

## ماجرای شیخ خزعل

● محمدعلی بهمنی قاجار

شیخ خزعل خان متولد سال ۱۲۸۱ قمری، پسر شیخ جابر خان رئیس طایفه بنی کعب بود. شیخ خزعل از سال ۱۳۱۵ قمری حاکم خودمختار خرمشهر و جنوب خوزستان بود<sup>۱</sup> و پس از مدتی به حکومت اهواز نیز انتخاب شد. پدر شیخ خزعل، در عصر پادشاهی ناصرالدین شاه سال‌ها حکمران محمره خرمشهر بود و همواره نسبت به دولت مرکزی ایران ابراز فرمانبرداری کرده و در مواقع بحرانی همچون نبردهای نظامی و سیاسی ایران با عثمانی و انگلستان، دفاع از ایرانی بودن این سرزمین را به اثبات رسانده بود.<sup>۲</sup> او در جریان تجاوز نظامی انگلستان به جنوب ایران در سال ۱۲۷۳ قمری، نقش مهمی در دفاع از مرزهای ایران ایفا کرده و همراه با طایفه بنی کعب از خاک میهنش پاسداری کرد. شیخ جابر خان در سال ۱۲۹۸ قمری پس از سی سال حکمرانی درگذشت. وی مورد اعتماد ویژه ناصرالدین شاه قرار داشت و از جانب وی به درجه سرتیپ اولی منصوب شده بود.<sup>۳</sup> پس از مرگ شیخ جابر خان، فرزندش شیخ مزعل خان به حکومت خرمشهر منصوب شد. او نیز خدمتگزار باوفای دولت ایران و مطیع کامل دولت مرکزی بود. لرد کرزن درباره مناسبات دولت مرکزی با شیخ مزعل خان می‌گوید: «در حال حاضر روابط شیخ مزعل خان و دولت ایران به وجه بازاری عادی و قرین هم‌آهنگی است.»

طایفه بنی کعب نیز یک طایفه کاملاً ایرانی از عشایر عرب است که لرد کرزن در مورد

هویت ایرانی طایفه بنی‌کعب نیز این واقعیت را تصریح کرده است.<sup>۴</sup> در سال ۱۳۱۵ قمری، شیخ خزعل، برادر مزعل، با توطئه‌ای وی را کشت و خود به جای او نشست. شیخ خزعل نیز کاملاً به دربار تهران ابراز اطاعت کرده و با دولت همکاری می‌کرد. اما در هنگام ایجاد اداره گمرکات در اهواز و خرمشهر شیخ خزعل نافرمانی کرد و مقاومت زیادی نشان داد. در این زمان دولت انگلیس نیز که با خزعل مناسبات دوستانه و نزدیکی برقرار کرده بود، به پشتیبانی خزعل برخاست. اما دولت ایران بر اراده خود در تشکیل گمرکات پافشاری داشت و تأکید می‌کرد، ایران کشوری مستقل است و خرمشهر در قلمرو ایران قرار دارد،<sup>۵</sup> پس نظام گمرکی ایران باید در آنجا نیز ایجاد گردد. دولت ایران پشتیبانی انگلیس‌ها از خزعل را رد کرده و به آنها گوشزد می‌کرد، اراده شاه (مظفردالدین‌شاه) این است که به شرایط مزبور در خوزستان پایان دهد و اگر خزعل، حضور گمرکات ایران در خرمشهر را نپذیرد، دولت ایران وادار خواهد شد تا ناوچه توپداری به آن بندر گسیل دارد. دولت ایران در این زمان بر حاکمیت بی‌چون و چرا و به دور از قید و شرط خویش بر خرمشهر تأکید داشت و خزعل را در صورت هرگونه طغیان نسبت به این حاکمیت به برخورد نظامی تهدید می‌کرد. در سال ۱۳۲۰ قمری بنا به ابتکار میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان (اتابک اعظم)، که پیش‌تر نیز سابقه برچیدن بساط تجزیه‌طلبان لنگه را داشت، شاهزاده سالارالدوله فرزند مظفردالدین‌شاه در صدد لشکرکشی به خوزستان برآمد. خبر لشکرکشی سالارالدوله، موجب نرزش خزعل شد و او دست از مقاومت در برابر ایجاد گمرکات دولتی برداشته و تسلیم دولت مرکزی گردید؛ اگر چه امتیازاتی نیز گرفت.<sup>۶</sup>

شیخ خزعل سه ویژگی بارز داشت: پیوند هر چه بیشتر با انگلیس‌ها؛ افزایش قدرت و ثروت؛ و طفره از پرداخت مالیات به دولت مرکزی.<sup>۷</sup> بحران‌های جاری در ایران همچون انقلاب مشروطیت و آثار زینبار جنگ اول جهانی مانع از پرداختن دولت مرکزی به امور شیخ خزعل گردید و وی نیز با توجه به خلأ پیش آمده به اهداف خود به راحتی دست یافت. با پایان جنگ اول جهانی و احساس ضرورت ایجاد دولت مرکزی قدرتمند در ایران، که موردنظر همگی نخبگان سیاسی ایران از سیدحسن مدرس تا تیمورتاش بود،<sup>۸</sup> به طور طبیعی حکومت طغیان‌گر و نافرمان خزعل تهدید می‌شد. اما خزعل بدون توجه به این موضوع، صرفاً در اندیشه گریز از پرداخت مالیات بود.

در سال ۱۳۰۱ خورشیدی دولت مرکزی ایران در صدد برچیدن قدرت شیخ خزعل برآمد. خزعل تلاش کرد با متحد شدن با خان‌های بختیاری و جلب پشتیبانی انگلیس‌ها مانع از اقدامی علیه خود گردد. اجرای تصمیم دولت ایران در برچیدن قدرت شیخ خزعل تا تابستان و



سالارالدوله

پائیز ۱۳۰۳ خورشیدی به تعویق افتاد. در تابستان ۱۳۰۳ رضاخان سردار سپه، که در آن هنگام با حمایت بی دریغ انگلیس به نخست وزیری نیز دست یافته و در حقیقت شخص اول ایران به شمار می رفت، برای تثبیت قدرت بر سخت گیری های خود علیه خزعل افزود. با توجه به وضعیت آن روز ایران، شیخ خزعل تلاش کرد در چارچوب حمایت از احمدشاه قاجار در برابر سردار سپه بایستد. خزعل در این مسیر، «کمیته قیام سعادت» را تشکیل داد و با برخی خانها متحد شد و تلاش کرد پشتیبانی اقلیت مجلس به رهبری مدرس را کسب کند. اما در این هدف ناکام ماند.<sup>۹</sup> البته خزعل هدف از قیام خود علیه دولت مرکزی را نیل به خواسته های شخصی و قدرت طلبانه، اعلام نمی کرد؛ بلکه تأکید می کرد که هدفش از این خیزش، مبارزه با دیکتاتوری و اقدامات خلاف قانون رضاخان، بازگرداندن احمدشاه به کشور و پاسداری از تاج و تخت وی در راستای صیانت از نظام مشروطه ایران و قانون اساسی آن است. با تغییر سیاست انگلستان و حمایت مطلق آن دولت از رضاخان، خزعل در برابر رضاخان تنها ماند و

رضاخان بدون جنگ توانست شورش شیخ‌خزعل را سرکوب نماید.<sup>۱۰</sup> خزعل که محاسباتش در مورد آمدن احمدشاه به خوزستان و حمایت انگلیس‌ها، آشکارا نادرست از آب درآمده بود، در شانزده آذر ۱۳۰۳ در بندر ناصری به حضور رضاخان رسیده و از او پوزش خواست. متعاقباً قشون دولتی در سرتاسر خوزستان و از جمله خرمشهر مستقر شد و در سی‌ام فروردین ۱۳۰۴ نیز شیخ‌خزعل بازداشت و به تهران اعزام شد<sup>۱۱</sup> و بدین ترتیب حاکمیت دولت مرکزی بر جنوب خوزستان و منطقه محمره (خرمشهر) نیز به صورت مستقیم اعمال گردید.

در مورد شیخ‌خزعل و منازعه او با رضاخان سه دیدگاه عمده وجود دارد که به نظر، هر سه کاستی‌های عمده‌ای دارند. در ذیل به این سه دیدگاه و انتقادات وارد بر آنها اشاره شده و سرانجام دیدگاه چهارمی ارائه می‌گردد.

دیدگاه اول از طرف مخالفان رضاخان بیان می‌شود و نظرات حسین مکی در جلد سوم تاریخ بیست ساله ایران (انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی) به گونه جامعی از این دیدگاه نمایندگی می‌نماید. بر اساس این دیدگاه، رضاخان عامل و کارگزار انگلیس‌ها در ایران بوده و از جانب آنها مأموریت داشت حکومت متمرکزی در ایران ایجاد نماید. شیخ‌خزعل نیز در طرح انگلیس‌ها ضرورتاً بایستی نابود می‌شد و نقشه نابودی او نیز به وسیله انگلیس‌ها طراحی گردیده بود و رضاخان مجری این طرح بود. در چارچوب این دیدگاه، شیخ‌خزعل در ماجرای «قیام سعادت» از انگلیس‌ها فریب خورد و «قیام سعادت» برای بدنام ساختن احمدشاه و اقلیت مجلس به عنوان طرفدار خزعل و خوش‌نام کردن رضاخان به عنوان منجی خوزستان و سرکوب‌کننده خزعل طراحی شده بود و از خزعل نیز در این راستا بهره‌برداری گردید.<sup>۱۲</sup>

این دیدگاه متکی بر واقعیت‌هایی است همچون پیوندهای رضاخان با انگلیس‌ها، علاقه دولت انگلیس به تشکیل دولت مرکزی قدرتمند در ایران و بهره‌برداری رضاخان و طرفدارانش از حل بحران شیخ‌خزعل در راستای محبوب ساختن رضاخان و منفور کردن احمدشاه. اما بر اساس این واقعیت‌ها نمی‌توان جریان خزعل را از ابتدا جریانی ساختگی و سرکوب‌وی به وسیله رضاخان را تنها ناشی از ابتکار انگلیس‌ها دانست. بلکه اسناد، مغایر این ادعای نشان می‌دهند. بر اساس انبوه اسناد وزارت خارجه انگلیس، حتی تا سال ۱۳۰۱ خورشیدی و پس از ظهور رضاخان، این اندیشه پیش از اثبات عملی توانایی رضاخان در تسلط کامل بر قدرت، در میان گروهی از سیاستمداران انگلیسی و در رأس آنها «لرد کرزن» تا مدتی به طور جدی مطرح بوده است که ممکن است رضاخان عامل قابل اتکایی در راستای جلوگیری از نفوذ روسیه شوروی نبوده و باید از افرادی همچون خزعل برای ایجاد یک دولت تحت‌الحمایه انگلیس در جنوب ایران بهره‌برد.<sup>۱۳</sup> پشتیبانی همه‌جانبه

انگلیس‌ها از خزعل همزمان با حمایت آنان از قدرت گرفتن رضاخان تا حدی بود که رضاخان در سال‌های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ از رویارویی علنی با خزعل پرهیز داشت.<sup>۱۴</sup> نامه محرمانه‌ای که رضاخان در دوم خرداد ۱۳۰۲ به امیرلشکر جنوب می‌نگارد، دربرگیرنده این نکته است که وی تصور می‌کرده، اقداماتش در توسعه نفوذ دولت در مناطق جنوبی با واکنش انگلیس‌ها روبرو می‌گردد. اما رضاخان که برای دستیابی به قدرت مطلقه مصمم به توسعه اقتدار دولت در مناطق یادشده بود، می‌خواست این امر بدون برانگیختن حساسیت انگلیس‌ها انجام بگیرد. بدیهی است، اگر وی در چارچوب یک برنامه از پیش تعیین شده عمل می‌کرد نیازی به اینگونه احتیاط‌ها نبود. در نامه رضاخان نکات جالبی به چشم می‌خورد که با اسناد وزارت خارجه انگلیس در مورد ضرورت کنترل نفوذ دولت ایران در مناطق جنوبی هماهنگی دارد. رضاخان در این نامه به امیرلشکر جنوب می‌نویسد:

نظر به اینکه امسال (۱۳۰۲ خورشیدی) برای تکمیل انتظامات و امنیت در سرتاسر مملکت تصمیم گرفته شده است کلیه نقاطی که تا به حال از تحت نفوذ حکومت مرکزی و قشون خارج بوده‌اند در حیطة و اقتدار دولت و سلطه قشون درآید و اجرای قسمت مهم این تصمیم به عهده لشکر جنوب وارد است که باید با تدابیر و سیاست عاقلانه شروع به تجهیز و اعزام قوا به نقاط لازمه از قبیل بلوچستان و بختیاری و سواحل خلیج فارس و غیره نموده و تمام آن حدود را کاملاً در تحت اطاعت و نفوذ قشون درآورد و چون در ضمن انجام این مأموریت به دلایل ذیل نواحی معادن نفت بیش از سایر جاها مورد توجه و اهمیت است لذا لزوماً گوشزد می‌کنم:

اولیاء دولت انگلیس نظر به منافع عمده‌ای که در آن نواحی دارند به واسطه تحریکات داخلی حتی المقدور سعی و کوشش خواهند نمود این تصمیم و اقدامات قشون عقیم و بلا نتیجه بماند، چنانچه حالیه نیز اظهار می‌کنند اگر از طرف قشون به نقاط مذکوره قوایی فرستاده شود ایلات و عشایر محلی درصدد مخالفت برآمده و به وسیله اقدامات سوئی نسبت به لوله‌های نفت ممکن است اسباب خسارت کمپانی را فراهم آورند و به همین عذر و بهانه‌ها در مقابل اعتراضات دولت [ایران] تاکنون قشون خود را احضار ننموده و می‌گویند اگر دولت ایران قشونی به آن نواحی اعزام دارد ما نیز ناچار خواهیم بود برای حفظ و حراست معادن نفت از شرارت و مخالفت‌های ایلات و عشایر بر عده قوای خود بیفزاییم. بنا به نظریات فوق فرستادن قشون به این نقاط در درجه اول اهمیت می‌باشد و چون قوای لشکر جنوب برای انجام این مقصود مکفی نیست امر داده شد یک قسمت از لشکر مرکز به کمک قوای جنوب اعزام گردد ولی برای اینکه اجرای این تصمیم با مشکلاتی مواجه نشود لازم است تا رسیدن این عده به اصفهان شما به وصول این حکم با نهایت حزم و احتیاط به طوری که احدی از نقشه شما آگاه و مخبر نشود مخفیانه در تحت اوامر یکی از صاحب‌منصبان ارشد و مجرب و لایق خودتان شروع به تمرکز

قوا در بهبهان نموده و تدریجاً پست‌های خودتان را در حدود نواحی معادن و محل‌هایی که لوله کشیده شده است مستقر دارید و قوایی که از مرکز می‌رسد در قمشه تمرکز داده و منتظر دستورات ثانوی باشید. وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا<sup>۱۵</sup>

از سندی که متن آن بیان شد، سه نکته بارز به دست می‌آید:

۱. دولت ایران و رضاخان قصد قطعی برای بسط نفوذ قدرت دولت مرکزی در سرتاسر کشور داشتند.

۲. دولت انگلیس به علت تحریکات داخلی در آن مقطع نگران بسط قدرت دولت ایران در مناطق جنوبی بود و به ویژه باید این نگرانی را در پیوند با محدود ساختن قدرت شیخ خزعل تلقی کرد.

۳. دولت ایران و شخص رضاخان نمی‌خواستند رویاروی ملاحظات و تدابیر انگلیس قرار گیرند و از این رو تلاش داشتند اقداماتشان در بسط نفوذ دولت مرکزی به تدریج و با جلب موافقت انگلیس صورت گیرد.

وضعیتی که بیان شد کم و بیش تا سال ۱۳۰۳ خورشیدی پابرجا بود. در این سال انگلیس‌ها ناگزیر به انتخاب میان ادامه پشتیبانی از خزعل و تلاش برای محدودسازی نفوذ دولت ایران در خوزستان و یا پذیرش اقتدار کامل دولت مرکزی ایران و حمایت از رضاخان و سیاست وی مبنی بر حذف خزعل بودند. موضع نهایی انگلیس این بود که به دولت ایران اطمینان داده شود: «در صورت توسل به اقدام نظامی برای مقابله با سرکشی‌های شیخ خزعل، تهران می‌تواند روی خودداری لندن از اعطای هرگونه کمک به خزعل حساب کند.»<sup>۱۶</sup> بدین ترتیب انگلیس‌ها برای سرکوب خزعل به رضاخان چراغ سبز نشان دادند. اما این موضوع را نمی‌توان به معنای وجود برنامه انگلیسی برای حذف کامل خزعل دانست؛ بلکه اتفاقاً حتی تا زمان بازداشت خزعل نیز انگلیس‌ها از وی حمایت‌هایی به عمل می‌آوردند و تلاش می‌کردند ضمن جلب رضایت رضاخان، بقایای موقعیت خزعل را حفظ نمایند؛<sup>۱۷</sup> اگر چه در این تلاش نیز چندان جدی نبودند و در مجموع خزعل برای آنها مهره سوخته‌ای به شمار می‌آمد. ناگفته نماند، حتی در چهارم آذر ۱۳۰۳ یعنی دوازده روز پیش از سقوط کامل خزعل گزینه پشتیبانی نظامی از خزعل هنوز در بعضی محافل انگلیسی‌ها مطرح بود<sup>۱۸</sup> اما سرانجام این طرح کنار گذاشته شد.

به طور کلی بر اساس اسناد می‌توان گفت، در ابتدا همدستی میان رضاخان و انگلیس برای حذف خزعل وجود نداشت ولی در نهایت از طرف انگلیس نسبت به سرکوب خزعل ابراز موافقت گردید.



رضاخان سردار سپه و فرماندهان نظامی در کنار مقامات کمپانی نفت، ۱۳۰۳

دیدگاه دوم از طرف رضاخان و طرفداران وی مطرح شده است. بر این اساس شیخ خزعل با پشتیبانی انگلیسی‌ها علیه دولت مرکزی ایران شورش کرده و در این شورش از پشتیبانی احمدشاه و اقلیت مجلس به رهبری مدرس برخوردار بود؛ ولی رضاخان در برابر این شورش مقاومت کرده و با وجود مخالفت پی‌گیرانه انگلیسی‌ها و تهدیدهای آنها، به خوزستان لشکرکشی کرده و خزعل را شکست داده و خوزستان را نجات داده و مانع از تجزیه این بخش ثروتمند ایران شده است. این دیدگاه بر مدعیات نادرستی استوار است و برای بهره‌برداری تبلیغاتی و سیاسی ایجاد شده و سر به سر نادرست است.<sup>۱۹</sup> شیخ خزعل قصد شورش علیه دولت مرکزی را نداشت؛ بلکه رویه سختگیرانه رضاخان و قصد خزعل به طفره رفتن از مالیات منجر به تشکیل گروه «قیام سعادت» گردید. هیچ‌گونه طرح انگلیسی برای شورش خزعل علیه رضاخان وجود نداشت؛ بلکه تمام تلاش انگلیس جلوگیری از جنگ بین رضاخان و خزعل بود.<sup>۲۰</sup> احمدشاه و اقلیت مجلس هیچ‌گونه هماهنگی و پشتیبانی از خزعل به عمل نیاوردند؛ و صرفاً مدرس توصیه‌هایی به خزعل داشت که علیه تمامیت ارضی ایران خیانتی ننماید. انگلیسی‌ها نیز نه تنها مخالفت پی‌گیرانه‌ای علیه حضور قشون رضاخان در خوزستان نداشتند، بلکه به وی برای سرکوب خزعل چراغ سبز نشان دادند. نبرد نظامی نیز بین خزعل و رضاخان رخ نداد، بلکه پس از عدم پشتیبانی انگلیس از خزعل و عدم حمایت احمدشاه

از وی، خود داوطلبانه تسلیم رضاخان گردید. برای همگی مواردی که بیان شد، اسناد محکمی وجود دارد. اما رضاخان و طرفدارانش که به فکر بهره‌برداری از ماجرای خزعل در راستای اهداف سیاسی‌شان بودند، به تبلیغات وسیعی مبادرت ورزیدند تا خود را منجی خوزستان و احمدشاه و اقلیت مجلس را خائن جلوه بدهند. کتاب «سفرنامه خوزستان» به نگارش ادعایی خود رضاخان و البته به نوشته دبیراعظم بهرامی نمونه اصلی این تبلیغات است. در این کتاب چنین ادعا شده است: فوراً افق سیاست خارجی رنگ‌های تیره‌تری به خود گرفته چیزی نگذشت که دیدم شاه ایران از یک طرف در پاریس و فراکسیون اقلیت پارلمانی از طرف دیگر در تهران و خزعل و والی پشت‌کوه و الوار لرستان و بعضی از خوانین بختیاری از طرف دیگر نقشه‌ای را به اسم کمیته «قیام سعادت» در خوزستان طرح کرده‌اند و مقصود آنها محاصره خوزستان از اطراف و بالاخره ممانعت ورود قوای نظامی از هر طرف به آن سامان است. اعضای کمیته مزبور که در رأس آنها شیخ خزعل واقع است قسم‌نامه‌ای تهیه و با مأمور مخصوصی پیش شاه به پاریس فرستادند و او نیز بدون اینکه متفرس به دنبال اعمال آنها شود حکم انعقاد کمیته مزبور را تجویز کرد و همین قدر که این قیام را بر ضد من تشخیص داد از حفظ مقام حکمروایی خود در داخله مملکت صرفنظر نمود.<sup>۲۱</sup>

این ادعاها یکسره تبلیغاتی و نادرست است. سیاست خارجی‌ای که رضاخان به آن اشاره می‌کند انگلیس است که از شورش علیه رضاخان حمایت نمی‌کرد. بلکه دیدگاه رسمی وزارت خارجه انگلیس و سفارت انگلیس در تهران که در گزارش سفارت انگلیس به وزارت خارجه این کشور در ۲۵ شهریور ۱۳۰۳ بازتاب داشته، این بوده است که رضاخان فرمانروای مشروع ایران بوده و تنها کسی است که می‌تواند اقتدار و ثبات را در کشور برقرار کند و حتی بر فرض امکان پیروزی قاطع خزعل بر رضاخان، این امر مطلوب انگلیسی‌ها نبود.<sup>۲۲</sup> بنابراین ادعای رضاخان و طرفدارانش در پشتیبانی انگلیس از شورش خزعل، قرین‌درستی نیست. در مورد پشتیبانی اقلیت مجلس به ریاست مدرس از خزعل نیز در نامه مدرس به خزعل نکاتی مشخص است که نشان می‌دهد، او از شورش خزعل برای تضعیف دولت مرکزی، پشتیبانی نکرده بلکه وی را به مقابله با رضاخان در راستای مشروطه‌خواهی دعوت کرده و او را از هرگونه اقدام ضد‌میهنی برحذر داشته است. مدرس در نامه به خزعل با شماتت گذشته زندگی وی، به او ابراز می‌دارد:

من دو سه مرتبه این موضوع را به شما نوشته‌ام که اهالی تهران عموماً به شما بد نظر هستند و سوابق شما در مملکت خوب نیست و همه مردم نسبت به شما حس تنفر و انزجار دارند علیهذا اگر خواسته باشید سابقه شما فراموش شود باید با کارهای خوب و عملیاتی که به درد مملکت و ملت بخورد گذشته‌های خود را جبران نمائید امروز هم همان موقع است که به معرض



امتحان درآمده‌اید. یعنی وجوه ملت و مشروطه‌خواهان حقیقی از جنابعالی امتحان می‌کنند البته این امتحان اگر از آب در سست بیرون آمد قهراً تخفیف سسینات اعمال است که ممکن است گذشته‌های شما را جبران نماید و الا با حرف نمی‌شود مردم را گول زد.<sup>۲۳</sup>

مدرس پس از اینکه خبرگزاری رویتر گزارشی درباره احتمال مصالحه رضاخان با خزعل منتشر ساخت، بیمناک شد که مبدا این مصالحه منجر به تضعیف حاکمیت ایران در خوزستان شود و در جلسه سری مجلس سخنرانی کرد و به رضاخان در این باره هشدار داد.<sup>۲۴</sup> درباره ادعای دیگر رضاخان در مورد پشتیبانی احمدشاه از شیخ خزعل نیز باید گفت، اگر احمدشاه از شورش خزعل حمایت کرده بود، سرتاسر عشایر عرب و لر، علیه رضاخان بپا می‌خاستند و فضای سیاسی تهران نیز بر ضد وی تغییر می‌کرد. طرفداران رضاخان نیز از این موضوع آگاه بودند و حتی سپهبد امیراحمدی (امیر لشکر غرب) که یکی از مهم‌ترین فرماندهان نظامی در عملیات بر ضد خزعل و کمیته قیام سعادت به شمار می‌رفت، در تلگرامی به رضاخان در بیست و ششم شهریور ۱۳۰۳ اهمیت پشتیبانی احتمالی احمدشاه از شیخ خزعل را یادآور شده و در این باره به او خاطر نشان می‌سازد:

فقط مسئله‌ای که تا اندازه‌ای جالب توجه است اظهارات آنها راجع به شخص شاه می‌باشد، به طوری که خاطر مبارک بندگان حضرت اشرف مستحضر است ایلات و عشایر لرستان هنوز برای این لغت اهمیتی قائل بوده و هرگاه سردار اقدس [خزعل] شروع به عملیات به این اسم نموده یا شاه را به خوزستان وارد نمایند کلیتاً لرستان به او پیوسته [می‌شود]...<sup>۲۵</sup>

رضاخان از این تلگرام که عمق تهدید ناشی از همراهی احتمالی شاه با خزعل را نشان می‌داد، بیمناک شد و در شرایطی که پیش‌تر با تلگرام‌های گوناگون از امیران لشکر می‌خواست برای خلع احمدشاه اقدام نمایند، در این برهه با ارسال تلگرامی به امیران لشکر غرب و جنوب بر عدم مخالفت خود با شاه تأکید کرد. تلگرام زیر، که به تاریخ بیست و هشتم شهریورماه ۱۳۰۳ و پس از تلگرام امیراحمدی به رضاخان است، حاکی از تلاش رضاخان برای جلوگیری از پیوستن احمدشاه به جریان خزعل و ممانعت از جذب ایلات به جریان یادشده است:

لزوماً متذکر می‌شود که تبلیغات و اقداماتی که از طرف پاره‌ای اشخاص به اسم شاه می‌شود به هیچ وجه از ناحیه شاه ناشی نیست چه بین شاه و اینجانب مابینت و ضدیتی وجود ندارد. این نقشه‌ای است که به دست خارجی‌ها ریخته شده و باید نهایت مراقبت را به عمل آورد که زودتر مرتفع گردد.

وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا<sup>۲۶</sup>

نکته جالبی که در تلگرام بالا وجود دارد، این است که رضاخان تصریح می‌نماید، ماجرای خزعل از ناحیه شاه نیست؛ اما پس از پایان بحران، رضاخان در کتاب «سفرنامه خوزستان»

همانگونه که پیش تر بیان شد، ادعا می‌کند شورش خزعل با موافقت و همراهی مؤثر و حتی به نوعی محوریت احمدشاه بوده است.

رضاخان تلاش کرد با رساندن پیام به احمدشاه از وی درخواست نماید از خزعل پشتیبانی نکند. متن تلگرام‌های رد و بدل شده میان رضاخان و مشاور الممالک انصاری، که در آن زمان نقش رابط بین احمدشاه و رضاخان را ایفا می‌کرد، نشان دهنده تلاش رضاخان برای منصرف کردن احمدشاه از پشتیبانی خزعل و جلب اطمینان احمدشاه است. پاسخ‌های احمدشاه نیز نشان از همراهی وی با رضاخان دارد و عدم دخالت او در شورش خزعل را مشخص می‌سازد. یکی از این تلگرام‌ها به تاریخ سیزدهم مهر ۱۳۰۳ است که متن آن در ذیل می‌آید:

### جناب مستطاب اجل آقای مشاور الممالک

رمز جنابعالی واصل و مورد امتنان گردید، اولاً جنابعالی می‌توانید از طرف اینجناب اطمینان کامل بدهید ثانیاً این نکته را متذکر شوید که هر پیش‌آمدی راجع به ایلات و عشایر رخ نماید به ضرر و خرابی مملکت و به خصوص شخص اعلیحضرت تمام شده و مورد استفاده کامل اجنبیان خواهد بود و شاید کلیه این دسایس و موانع از طرف کسانی اعمال می‌شود که ظاهراً خود را دوست و طرفدار اعلیحضرت قلمداد می‌نمایند. مخصوصاً تذکر می‌دهد که از طرف اینجناب به هیچ وجه مانعی نیست.

۲۰

### وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا<sup>۲۷</sup>

متعاقب این تلگرام، در دهم آبان ۱۳۰۳، مشاور الممالک انصاری در تلگرامی به رضاخان، مراتب همراهی احمدشاه با رضاخان را به آگاهی وی می‌رساند. تاریخ این تلگرام مربوط به زمان اوج منازعه میان رضاخان و شیخ خزعل بوده و حمایت احمدشاه از رضاخان را نشان می‌دهد. در بخشی از این تلگرام بیان شده است:

اعلیحضرت کمال میل را دارند به ایران مراجعت فرمایند و صلاح مملکت را در این می‌دانند که با موافقت کامل با حضرت اشرف امور مملکت اداره و توافق حاصل شود ولی می‌فرمایند آن مرتبه که به ایران مراجعت کردم فقط با همین قصد و نیت بود و با وجود کمال اهتمام که از طرف من به عمل می‌آمد متأسفانه همه روزه اسباب اختلال و اختلاف پیش می‌آمد. این مرتبه می‌خواهم یقین داشته باشم که پس از مراجعت بدون دغدغه خاطر بتوانم با موافقت شما مشغول خدمت به مملکت عزیزم بشوم یقین تصدیق می‌فرمایید صلاح وقت و مملکت این است که حضرت اشرف اعظم به وسایل لازمه ترتیب اطمینان خاطر اعلیحضرت را فراهم فرمائید.<sup>۲۸</sup>

در دهه دوم آبانماه ۱۳۰۳ فضای سیاسی تهران به شدت بر ضد رضاخان تغییر کرده بود، ولی حمایت احمدشاه از وی و عدم همراهی شاه با خزعل، فرصت لازم را در اختیار او قرار داد

تا وضعیت را به سود خود دگرگون سازد. از این رو تلگرام دهم آبان ماه مشاورالممالک برای رضاخان دلگرم‌کننده بود و وی در پاسخ به این تلگرام، تلاش کرد بیش از پیش احمدشاه را نسبت به خود مطمئن سازد. در این تلگرام تصریح شده بود:

نمی‌دانم چه قسم باید خاطر اعلیحضرت را مطمئن ساخت. توسط جنابعالی و سایرین اطمینانات لازمه داده شده ولی موجبات افتناع خاطر مبارکشان فراهم نشده است. البته وقایع گذشته بدیهی کرده است که اگر اینجانب خیالات سویی داشتم عملی گردیده و به واسطه اقتراحات جامعه، نهضت مزبور [منظور غائله جمهوری خواهی به رهبری خود رضاخان سردار سپه است] خاموش نمی‌شد بلکه فقط به احترام شخص اینجانب خاتمه حاصل کرد. در هر صورت مقتضی است از پیشگاه همایونی استفسار نمایند که نظریات مبارکشان چیست و چه قسم اطمینانی می‌خواهند.<sup>۲۹</sup>

به هر روی رضاخان توانست با مهارت مانع از پیوستن احمدشاه به خزعل گردد. اما با وجود آگاهی از عدم حمایت احمدشاه از این جریان، بلافاصله پس از تسلیم خزعل شروع به تبلیغات علیه احمدشاه و اقلیت مجلس کرده و خود را به عنوان قهرمان مبارزه با اجانب و نجات‌دهنده خوزستان معرفی کرد؛ چیزی که واقعیت نداشت.

عباس اسکندری، مدیر روزنامه سیاست و نماینده دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، درباره عدم همراهی آزادیخواهان و احمدشاه با شورش خزعل، تحلیلی دارد که با توجه به اسناد، درستی آن مشخص شده است. اسکندری در این باره می‌نویسد:

آزادیخواهان در ملحق نشدن به قیام خزعل پانزده سال تازیانه و مرگ را استقبال کردند ولی مختصر خدشه‌ای هم در خاطر آنها نگذشت که کاش با کمک فاسد دفع فساد را کرده بودند. مسئولیت این امر زیاد بود و شاید به قیمت خوزستان تمام می‌شد و ملیون و شاه هر دو بر صلاح مملکت و به ضرر خود اقدام کردند.<sup>۳۰</sup>

اما جدای از دو دیدگاهی که به تفصیل بیان شد، دیدگاه سومی نیز وجود دارد که از جانب «پان عرب‌ها» و طرفداران حزب بعث عراق و در دوره اخیر به وسیله صدامی‌ها مطرح شده است. بر اساس این دیدگاه خرمشهر و اصولاً سرتاسر خوزستان یک خودمختاری عربی بوده و خزعل نیز برای حفظ این خودمختاری در برابر رضاخان دست به قیام زده و با سقوط خزعل در حقیقت جنبش خودمختاری طلبی عربی سرکوب شده است.<sup>۳۱</sup> این دیدگاه نیز بر مبنای کاملاً نادرستی استوار شده است و با حقایق مسلم تاریخی ناسازگار است که در ذیل موارد نادرست بودن این ادعای تبلیغاتی بیان می‌گردد:

۱. در خرمشهر و نیز سرتاسر خوزستان، خودمختاری عربی وجود نداشت. میزان تبعیت شیوخ



شیخ خزعل

بنی کعب بسته به ضعف و قدرت دولت مرکزی در نوسان بود. چنانکه در عصر مظفرالدین شاه با اعمال فشار دولت مرکزی، موضوع ایجاد ادارات گمرکات ایران در خوزستان عملی شد<sup>۳۲</sup> و در مجموع در سرتاسر عصر قاجاریه مأموران سیاسی و اداری دولت در خوزستان استقرار داشتند<sup>۳۳</sup> و خزعل نیز با آنها همکاری می کرد. ضمن اینکه قدرت محلی خزعل بر عربیت استوار نبود. او مناسبات دوستانه‌ای با بختیاری‌ها داشت و در عین حال بین عشایر عرب مخالفان زیادی نیز داشت.<sup>۳۴</sup>

۲. امیران کعب، همچون: شیخ جابر، شیخ مزعل و خود شیخ خزعل همواره ابراز ایران دوستی کرده و اصولاً عاملی برای گسترش فرهنگ ملی در میان عشایر عرب به شمار می رفتند.<sup>۳۵</sup> خزعل

کارکرد خود را دفاع از استقلال محلی در برابر دولت ایران نمی‌دانست بلکه مدعی بود عامل ایجاد آرامش در میان عشایر عرب و اجرای احکام دولت مرکزی ایران در میان آنان است.<sup>۳۶</sup>

۳. «قیام سعادت» هیچ انگیزه آشکار قومی و عربی نداشت. بنا به تصریح خزعل و طرفدارانش در نامه به مجلس شورای ملی و سفارت ترکیه در تهران و نیز بیانه کمیته قیام سعادت، تلاش برای سعادت ایران و حفظ مشروطیت، انگیزه اعلام شده قیام سعادت بود. خود شخص خزعل در نامه به سفارت ترکیه دلیل قیامش را صرفاً: «حفظ استقلال مذهب مقدس اسلام و تأمین آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت» می‌داند. در بیانه کمیته «قیام سعادت» نیز انگیزه قیام، صیانت از نهال آزادی و مشروطیت عنوان شده و بیانه با عبارتهای «زنده‌باد شاهنشاه» و «پاینده‌باد ایران» خاتمه می‌یابد.<sup>۳۷</sup> البته نمی‌توان ادعاهای عنوان شده در نامه‌ها و بیانه‌های خزعل را صحیح دانست؛ اما در مذاکرات خصوصی نیز آنچه خزعل درخواست می‌کرد، حفظ قدرت محلی‌اش بود و هیچ درخواست «قومی» نداشت. اصولاً خزعل در سرتاسر دوران حکمرانی‌اش هیچ خواسته قومی از دولت مرکزی نداشت. خواسته وی صرفاً طفره از پرداخت مالیات و رهایی از قید و بند و نظارت دولت مرکزی بود.<sup>۳۸</sup> در این اهداف، خزعل با حکمرانان منطقه‌ای آن زمان ایران همچون خان‌های بختیاری و قشقایی و یا متنفذان محلی‌ای چون نایب حسین کاشی تفاوتی نداشت.

۴. اگر خزعل نماد جنبش عربی بود، پس چرا بیشتر همکارانش در قیام سعادت، لر و بختیاری بودند و چرا در بحبوحه قیام خزعل، طایفه عرب «بنی‌طرف» علیه خزعل شورش می‌کند؟<sup>۳۹</sup> خزعل هیچ نمایندگی از قومیت خاصی نداشت، دوستان و متحدان غیرعرب بسیاری داشت و دشمنان عرب او نیز فراوان بودند.

۵. مدعای اصلی برای ماهیت عربی دادن به جنبش خزعل، مندرجات نشریات بین‌النهرین در مورد طغیان خزعل است. اما این نشریات می‌خواستند برای ادعا بر خاک ایران زمینه‌سازی نمایند. مندرجات این نشریات درست برخلاف تبلیغات خزعل و در راستای تبلیغات رضاخان برای خائن و تجزیه‌طلب قلمداد کردن خزعل بود. مستند قرار دادن این نشریات<sup>۴۰</sup> اعتباری ندارد.

با توجه به نقد دیدگاه‌های سه‌گانه‌ای که بیان شد، می‌توان به دیدگاه چهارمی دست یافت که جامع‌تر به نظر می‌رسد. بر این اساس در یک داوری کلی درباره ماجرای شیخ خزعل می‌توان گفت، وی یک قدرت محلی بود که می‌خواست با تعامل با دولت مرکزی اقتدار و حکومت خود را حفظ نماید و در این راستا به پشتیبانی دولت انگلیس نیز امیدوار بود. اما قدرت محلی خزعل برای دولت مرکزی خطرناک بود و می‌توانست زمینه توطئه علیه تمامیت ارضی ایران را فراهم آورد.

بنابراین دولت‌های ایران همواره در صدد کنترل و محدودسازی این قدرت محلی بودند و این موضوع اختصاصی نیز به رضاخان نداشت. پیش‌تر امین‌السلطان و قوام‌السلطنه نیز در این راه گام‌هایی مؤثر برداشته بودند.

در ابتدا برجیده شدن قدرت محلی خزعل مورد مخالفت انگلیس‌ها بود. اما دولت انگلیس سرانجام میان پشتیبانی از خزعل و ضرورت تن دادن به یک دولت مرکزی نیرومند و وابسته در ایران، دومی را انتخاب کرد و به حذف خزعل توسط رضاخان رضایت داد. خزعل که خود را بازنده می‌دید، تلاش کرد با جلب حمایت احمدشاه و مجلس، رضاخان را سرنگون سازد. اما با عدم پشتیبانی شاه و مجلس توفیقی نیافت و رضاخان نیز با متقاعد کردن انگلیس به حذف خزعل، به سهولت و بدون نبرد نظامی به قدرت خزعل پایان داد. سقوط خزعل بهانه‌ای به دست رضاخان داد تا به تبلیغات در مورد نقش خویش به عنوان ناجی خوزستان پرداخته و شاه و اقلیت مجلس و خزعل را به توطئه برای تجزیه خوزستان و ایجاد حکومت عربی در آن سامان متهم نماید. همین تبلیغات نادرست و غیرمسئولانه با فضای تبلیغاتی مطبوعات بین‌النهرین همراه شد و موجب گردید برای سال‌ها پان‌عرب‌ها و سپس بعثی‌ها و طرفداران صدام، از ماجرای خزعل که یک منازعه صد در صد ایرانی و داخلی بود، افسانه جنبشی عربی و تجزیه‌طلبانه بسازند.

### پانوشتها

- ۱- جرج پ. چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، زرین، ۱۳۶۹، ص ۹۲.
- ۲- جعفری ولدانی، اصغر، بررسی تاریخ اختلافات مرزی ایران و عراق، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶، صص ۷۰ و ۷۱.
- ۳- ویلیام تئودور وسترنک، حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان «بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران»، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵، ص ۲۵.
- ۴- جرج ناتانیل کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامحسین وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ج ۲، صص ۳۹۹-۳۹۷.
- ۵- تئودور وسترنک، پیشین، ص ۵۱.
- ۶- همان، صص ۶۴ و ۷۰.
- ۷- همان.

۸- برای آگاهی از تمایل سیاستمداران ایرانی به ایجاد دولت مرکزی قدرتمند، برای نمونه می‌توان به نطق‌های نمایندگان مجلس چهارم همچون: سیدحسین مدرس و تیمورتاش در هنگام دفاع از برنامه دولت قوام در مجلس اشاره کرد، برای نمونه نک: باقر عاقلی، میرزا احمدخان قوام‌السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی، تهران، جاویدان، ۱۳۷۶، صص

- ۱۳۴-۱۳۲ و ۱۳۰-۱۲۴.
- ۹- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران «انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی»، تهران، علمی، ۱۳۲۵، ج ۳، ص ۲۹۴.
- ۱۰- همان، صص ۲۹۰ و ۲۹۱.
- ۱۱- تئودور وسترانک، پیشین، ص ۳۸۵.
- ۱۲- مکی، پیشین، صص ۱۵۳-۱۵۸.
- ۱۳- تئودور وسترانک، پیشین، ص ۳۱۵.
- ۱۴- همان، ص ۲۹۷.
- ۱۵- اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سال ۱۳۰۲، پ ۱۶، صص ۶ و ۷.
- ۱۶- تئودور وسترانک، پیشین، ص ۳۵۶.
- ۱۷- همان، ص ۳۷۱.
- ۱۸- همان، صص ۳۷۱ و ۳۷۶.
- ۱۹- مکی، پیشین، ص ۱۸۷.
- ۲۰- تئودور وسترانک، پیشین، صص ۳۷۴-۳۷۲.
- ۲۱- مکی، پیشین، ص ۱۸۷.
- ۲۲- تئودور وسترانک، پیشین، ص ۳۴۴.
- ۲۳- مکی، پیشین، ص ۱۸۷.
- ۲۴- در بیستم آبان ماه ۱۳۰۳ خیرگزاری رویتر خبری مبنی بر ایجاد سازش بین رضاخان و خزعل با میانجی‌گری انگلیسیها را منتشر کرد. چون در صورت صحت، این نوع سازش با میانجی‌گری انگلیسیها می‌توانست بر ضد حاکمیت ملی ایران در خوزستان باشد، مجلس شورای ملی به این خبر واکنش نشان داد. سر تیپ مرتضی‌خان یزدان‌پناه حاکم نظامی تهران در گزارشی به رضاخان درباره جلسه سری مجلس شورای ملی و واکنش مدرس به خبر رویتر می‌نویسد: «در مجلس جلسه خصوصی و سری تشکیل و مدرس شروع می‌نماید به یک رشته نطق مفصل که تا درجه‌ای بر علیه بندگان حضرت اشرف بوده و تلگراف رویتر را هم مطرح می‌نماید و دخالت انگلیسیها را در این امر بی‌مورد و در اطراف او مذاکرات می‌نماید.» در این باره نک: اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سال ۱۳۰۳، پ ۱۶، ص ۸.
- ۲۵- همان، پ ۱-۱۶، ص ۱۸۴.
- ۲۶- همان، پ ۲۰، ص ۱۳.
- ۲۷- همان، پ ۲۰، ص ۱۲.
- ۲۸- همان.
- ۲۹- همان.
- ۳۰- مکی، پیشین، ص ۲۹۶.
- ۳۱- جعفری ولدانی، پیشین، صص ۱۳۹-۱۲۸.
- ۳۲- تئودور وسترانک، پیشین، ص ۶۴.
- ۳۳- جعفری ولدانی، پیشین، صص ۱۲۸-۱۲۶.
- ۳۴- حتی قبیله بنی کعب نیز ضدیت زیادی با خزعل داشت و در قبیله بنی کعب این اندیشه نیرومند بود که به حکومت خزعل که از تیره حمیسن بود پایان داده شود، نک: تئودور وسترانک، پیشین، ص ۲۵۳.
- ۳۵- کرزن، پیشین، صص ۴۰۰-۳۹۸.
- ۳۶- تئودور وسترانک، پیشین، صص ۷۱-۶۶.
- ۳۷- مکی، پیشین، ص ۱۷۸.
- ۳۸- تئودور وسترانک، پیشین، صص ۲۸۹ و ۲۹۰.
- ۳۹- همان، صص ۲۶۳ و ۳۶۶.
- ۴۰- همان، ص ۳۳۰.

# حیات سیاسی و نظامی و مناسبات جعفر سلطان با انگلیس



ضمیمہ مطالعات ناریش

انسانی و مطالعات فرہنگی  
مع علوم انسانی

مطالعات فرہنگی  
مع علوم انسانی

۱۱۱۱  
۱۱۱۱  
۱۱۱۱



## حیات سیاسی و نظامی و مناسبات جعفرسلطان با انگلیس

● سعید حصاری\*

جعفرسلطان لهونی در اواخر دوره قاجار و تمام دوران سلطنت رضاشاه رئیس ایل اورامان لهون بود؛ و نقش پررنگی در تحولات سیاسی و نظامی غرب کشور داشت. مناسبات و درگیری‌های او با دیگر رؤسای ایلات منطقه، روابطش با حکومت مرکزی ایران و مناسباتش با انگلیس او را در تاریخ محلی اورامان نامدار ساخته است.

ایل اورامان یکی از کهن‌ترین ایلات ایران در غرب کشور است. قلمرو این ایل که از ایلات یکجانشین بوده و مشخصات ایلی چندانی هم ندارد از شمال به مریوان، از جنوب به جوانرود، از شرق به کردستان و از غرب به عراق محدود می‌باشد. اورامان مرکب از دو بخش است: یکی اورامان لهون و دیگری اورامان تخت که به اصطلاح تخته قاپو هستند و بیلاق و قشلاق نمی‌کنند. اورامانیان خود را از نژاد ساسانی می‌دانند.<sup>۱</sup> اشتغال اصلی اورامی‌ها، با توجه به اوضاع جغرافیایی منطقه، باغداری است. زبان این ایل که به اورامی شناخته شده است از بازماندگان زبان‌های باستانی ایرانی است و زبان ادبی جنوب کردستان نیز هست.<sup>۲</sup> واژه اورامان بر اساس کتب لغت کهن گونه‌ای آواز و خوانندگی است. ساختار سنتی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این ایل پیش از روی کار آمدن سلسله پهلوی منطبق با ساختار کلی سیاسی کشور بود و به همین دلیل چالشی با حکومت مرکزی نداشت. اما با برآمدن رضاشاه پهلوی و سیاست‌های ایل‌ستیزانه او، اورامانیان نیز در برابر اقدامات رضاشاه

در حوزه ایلات مقاومت کرده و برخوردارهایی را با دولت مرکزی داشتند. دوران فرمانروایی جعفرسلطان مقارن با سال ترور ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ قمری) آغاز شد<sup>۳</sup> و همان‌گونه که در پی خواهد آمد فعالیت‌های شورشی او بیشتر در واکنش به سیاست رضاشاه و تحریکات انگلیسی‌ها بوده است. دوران حکومت او مقارن بود با گسترش نفوذ انگلیس در مرزهای غربی و در عراق؛ به ویژه در محل‌هایی که نفت اکتشاف شده بود؛ چون کرکوک. جامعه ایران نیز در آستانه تحولاتی ژرف بود.

جعفرسلطان با آغاز جنبش مشروطه به طرفداری از این جنبش پرداخت.<sup>۴</sup> حضور نیروهای عثمانی در مرزهای غربی پیش از انعقاد قرارداد ۱۹۱۴ میلادی، اشغال کشور توسط دولت‌های روس و انگلیس و حضور مأموران آلمانی و عثمانی در سال ۱۳۳۴ هجری قمری و وقوع جنگ اول جهانی، پیروزی انقلاب بلشویکی در شوروی به سال ۱۹۱۷ میلادی و تشدید حضور و دخالت انگلیس در ایران و مهمتر از همه انقراض سلسله قاجاریه و روی کار آمدن پهلوی، مهم‌ترین حوادثی بود که در دوران او روی داد و تمامی این رویدادها بر ایل اورامان تأثیر داشت و شخص جعفرسلطان که زعامت ایل را بر عهده داشت نقش پررنگی ایفا نمود.

جعفرسلطان توانسته بود با ایجاد تفاهم در بین بازماندگان حوادث خونین پیشین و خاتمه دادن به خون‌ریزی‌های درونی و ایجاد زمینه‌های گسترش فعالیت‌های اقتصادی و آبادانی بر میزان محبوبیت خود در منطقه بیفزاید. رفتار فرمانروایان و حاکمان پیشین بیشتر بر آزار و اذیت زبردستان بود اما جعفرسلطان با درایت همه را گرد خود جمع کرده بود و با ایجاد جلسات مشورتی معمربین و بزرگان اورامان لهون در شورای ایل به انجام امور می‌پرداخت. این شیوه باعث نیرومندی بیشتر قوای او شده بود؛ چرا که با جمع‌آوری بیگزادگان بی‌سرپرست و بازماندگان فرمانروایان، نیروی نظامی قابل توجهی در اختیار داشت؛ آن‌گونه که هنگام حرکت، حدود یکصد سوار از فرزندان و نوادگان و برادرزادگان همراه او بودند.<sup>۵</sup> ساکنان اورامان لهون به نیکی از او یاد می‌کنند و این حسن رفتار، رضایت مشایخ منطقه را در پی داشت.<sup>۶</sup>

او در مقرر حکومت خود شهر نوسود، دارای عنوان مرزدار سرحدی بود و وظیفه گردآوری مالیات‌های محلی را نیز برعهده داشت.<sup>۷</sup>

از آنجا که ایل اورامان لهون از ایلات بزرگ کرد بود، جایگاه نسبتاً مهمی در سیاست‌های انگلیس در کردستان در دوران معاصر داشته است. بررسی رویدادهای تاریخی معاصر به‌ویژه در حوزه ایلات کرد بدون توجه به نقش عوامل انگلیس بیهوده خواهد بود.

سیاست انگلستان درباره خاورمیانه و سرزمین‌های کردنشین پس از جنگ اول جهانی اهمیت زیادی یافت؛ به‌ویژه با شکست نیروهای عثمانی در سال ۱۹۱۸ میلادی که برای خاورمیانه نقشه تازه‌ای طراحی شد. نخستین اشاراتی که به این مرزهای جدید شده بود پیش از پایان جنگ در مکاتبات بین شریف حسین مکه و مک ماهون انگلیسی راجع به آینده سرزمین‌های عربی امپراتوری عثمانی منعکس است.<sup>۸</sup> از این زمان طرح تشکیل کشور مستقل کردستان نیز توسط انگلیسی‌ها شکل گرفت.<sup>۹</sup> آرنولد توین‌بی مورخ مشهور انگلیسی نیز در این باره چنین پیشنهاد داده بود: «اگر بنا است واحدی به نام بین‌النهرین تحت حکومتی عربی با یاری انگلستان وجود داشته باشد در این صورت نتیجه طبیعی این امر خواهد بود که کردستانی خودمختار نیز وجود داشته باشد و با یاری بریتانیا همان وظایفی را نسبت به بریتانیا انجام دهد که ایالت مرز شمال غرب (سرحد) نسبت به هند انجام می‌دهد». او همچنین پیشنهاد داد کردستان عثمانی به حاکمیت ایران واگذار شود مشروط به اینکه کردستان خودمختار و از کمک خارجی بهره‌مند باشد.<sup>۱۰</sup> در گزارش وزارت امور خارجه ایران به تاریخ ۱۷ سرطان ۱۳۰۳، آمده است که انگلیسی‌ها «به تمام اکراد وعده داده‌اند... دولت انگلیس مسئول است که ملت کرد را مستقل نموده و استقلال آنها را محترم بشمارد».<sup>۱۱</sup>

بر اساس همین تحولات کردستان ایران و سران ایلات و عشایر کرد در برنامه‌های استعماری انگلیس قرار گرفته و تحریک و تلقین را دنبال و زمینه بروز شورش و ناآرامی ایجاد کردند. برطبق گزارش‌های مربوطه، صاحب‌منصبان انگلیسی در این برهه با تمامی رؤسای کرد ایران، عراق و ترکیه در مذاکره بودند. اسماعیل آقا سیمیتقو یکی از آنان بود.<sup>۱۲</sup> انگلیسی‌ها بر آن بودند که همه ایلات و عشایر پراکنده و ناهمگون کرد را متحد نمایند. تمامی ایلات ایران از جمله ایلات اورامان و جاف و همچنین ایلات کرد کرمانشاه که با دیگر ایلات اختلاف مذهب داشتند نیز، از سوی انگلیسی‌ها به پیوستن به جنبش تجزیه‌طلبانه کرد تحریک و تشویق می‌شدند و تلاش زیادی برای الحاق آنان به اغتشاشات کردستان صورت می‌گرفت. یک گزارش ارسالی از غرب کشور حاکی است، انگلیسی‌ها برای به هم زدن وضعیت ایلات کرمانشاه و ملحق نمودن آنها به کردستان از هیچ‌گونه اقدامی خودداری نمی‌کردند؛ به طوری که قلخانی‌ها بالاخره به تحریک انگلیس‌ها شروع به اغتشاش کردند.<sup>۱۳</sup> این در حالی بود که به اذعان خود انگلیسی‌ها کردهای ایران به ویژه مناطق جنوبی کردستان ایران همچون مناطق اورامان و کرمانشاه با حکومت ایران مشکلی نداشته و متمایل بودند زیر پرچم ایران به حیات خود ادامه دهند.<sup>۱۴</sup> البته پیشینه حضور انگلیس در ایران و روابط با بسیاری از خوانین و سران ایلات و قبایل همچون بختیاری‌ها و نارزایتی از حکومت‌های

مرکزی همواره زمینه دخالت انگلیس را هموار می‌کرد.

بخشی از دلایل این قبیل تحریکات ایلات و به ویژه افراد توسط انگلیس تسویه مسائل ایران و انگلیس بود. دولت انگلیس، که از دیرباز با بسیاری از ایلات و عشایر ارتباط داشت، در حل مسائل و اختلافاتش با دولت مرکزی از این روابط بهره می‌برد و با توجه به این که در این دوره مشکلاتی با حکومت ایران داشت بیشتر به ایلات نزدیک شد. مهمترین این مسائل در اواخر قاجار و اوایل دوره پهلوی عبارت بودند از:

- مسئله بازپرداخت کمک‌های مالی‌ای که حکومت ایران در فاصله سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰ از سفارت انگلیس دریافت کرده بود.

- جریان مربوط به اغتشاشات شیخ خزعل و حمایت انگلیس از او.

- شناسایی عراق از سوی ایران.

- اجازه پرواز خطوط هوایی انگلیس بر فراز مرزهای ایران.<sup>۱۵</sup>

نزدیک بودن ایلات کرد به مرزهای غربی کشور تأثیر بسزایی در مناسبات ایران با انگلیس داشت؛ زیرا در غرب ایران، کشور تازه تاسیسی وجود داشت که علاوه بر آنکه تحت قیمومیت انگلستان بود، بخش مهمی از جمعیت آن نیز کرد بود. از سویی عشایر ناراضی با دیدن نامنی و هجوم نیروهای مرکزی از مرزها می‌گذشتند و به نقاط امن عراق (که تحت قیمومیت انگلیس بود) می‌گریختند و از سویی دیگر آنگاه که به کشور برمی‌گشتند این امکان را به دولت مرکزی می‌دادند که انگلیس را در معرض اتهام قرار داده و امتیازی به دولت برای کشمکش با دولتمردان انگلیسی در منازعات و اختلافات ذکر شده بدهند. تحرکات و تحریکات رؤسای کرد مثل جعفرسلطان و اسماعیل آقا سیمیتقو و سردار رشید را می‌توان در این چارچوب نیز تفسیر کرد.<sup>۱۶</sup>

مورخ روس، ملیکف، بر این باور است که امپریالیست‌های انگلیسی، با حمایت از سران ناراضی و شورشی کرد همچون جعفرسلطان در پی کسب امتیاز بیشتر از حکومت ایران بودند و آن‌گاه که میان رهبران شورشی کرد و دولت سازش حاصل می‌شد انگلیسی‌ها از یاری سران شورشی دست می‌کشیدند؛<sup>۱۷</sup> و یا با توافق ایران و انگلیس آتش این شورش‌ها نیز خاموش می‌شد. به طور کلی انگلیس در حدود سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ در مناطق کردنشین حضور فعالانه‌ای داشت. شروع این سیاست که در طرح تجزیه کردستان منعکس است موجب تقویت عده‌ای از رؤسای منطقه‌ای توسط عوامل انگلیس شد. پس از پایان جنگ اول جهانی و تثبیت نسبی کشورهای منطقه از شدت حمایت از طرح مزبور کاسته شد و مسئله کردستان صرفاً به ابزاری برای اعمال فشار بر کشورهای منطقه تبدیل شد.<sup>۱۸</sup> مناسبات و حمایت گاه و بی‌گاه انگلیس از جعفرسلطان را نیز در این راستا می‌توان ارزیابی کرد.



شماره ۲، نفر دوم نشسته از راست: جعفر سلطان لهونی

انگلیسی‌ها در آن سال‌ها مرتباً با جعفرسلطان و دیگر خوانین اورامان ملاقات و با پرداخت مبالغ گزافی آنها را راضی نموده بودند که در مواقع ضروری عده کثیری سوار برای انجام مقاصد انگلیس آماده کنند و صاحب‌منصبان انگلیسی همواره با هواپیما در اورامان و مریوان تردد و با رؤسای عشایر مذاکره می‌کردند.<sup>۱۹</sup> جعفرسلطان تا آخر فرمانروایی خود ماهیانه یکصد لیره از انگلیس دریافت می‌کرد و هر ماه فرستاده‌ای از سوی او برای دریافت آن به عراق می‌رفت.<sup>۲۰</sup> تیمورتاش (وزیر دربار پهلوی) در نامه‌ای به سر رابرت کلایو (وزیرمختار دولت انگلیس در ایران) با اشاره به سوابق برخی اقدامات انگلیس در دوران جنگ اول جهانی در ایران، انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و تشکیل پلیس جنوب، این موارد را باعث خدشه‌دار شدن وجهه آن کشور نزد ایرانیان می‌داند. وی متمرکزسازی را از مهمترین اهداف دولت ایران و هماهنگ با اهداف انگلیس می‌داند و می‌نویسد:

... به طور منطقی فرض را بر این می‌دانیم اگر دولتی در یک کشور اهداف خاصی را دنبال نکند ترجیح می‌دهد با نمایندگان دولت مرکزی به گفتگو بنشیند تا با یک نظام الیگارشسی. مسلماً انگلستان چنین وضعی با ما دارد. به خصوص به دفعات به ما اطمینان داده است

طرفدار ایرانی متمرکز و قدرتمند است و مهمتر از هر چیز ایرانی شکننده، بی‌قدرت، بدون سازمان و ابزار مقاومت به میدان بسیار خوبی برای گسترش اندیشه‌های جدید که در منطقه پیرامون خود احساس می‌کنیم تبدیل می‌شود. گسترش این اندیشه‌های جدید، جهان به ویژه قلمرو تحت نفوذ انگلستان را با تهدید روبرو می‌کند و این وضع به نظر من نمی‌تواند برای انگلستان زیاد به مصلحت باشد.<sup>۲۱</sup>

تیمورتاش دخالت انگلیس در قضیه شیخ خزعل را مهمترین دلیل تضعیف سیاست انگلیس در دفاع از تمرکزگرایی ایران می‌داند و می‌افزاید: «دولت ایران متمرکزسازی کشورش را آنقدر موافق با منافع مشروع انگلیس می‌دید که انتظار چنین خلف وعده‌ای را نداشت».<sup>۲۲</sup>



تیمورتاش

وزیر دربار پهلوی با اشاره به نامه رابرت کلایو که نوشته بود: «در طی شورش‌های گوناگون قبایل بلوچستان، فارس، لرستان و بختیاری‌ها دولت بریتانیا موضع کاملاً بی‌طرفی اتخاذ کرده است» می‌پرسد دولت بریتانیا که ظاهراً در پی ایرانی قدرتمند است چه لزومی دارد پیمان بی‌طرفی خود را بشکند و به هواداری شورشیان روی آورد؟

او همچنین به این بخش گفته‌های کلایو که «نه تنها اسلحه‌ای برای ایلات و عشایر تأمین نشده...» اشاره کرده و عوامل انگلیس را بی‌گناه نمی‌داند. تیمورتاش در این نامه به اقدامات لورنس عربستان (جاسوس معروف انگلیسی) اشاره کرده و می‌گوید وقتی که مطبوعات یک کشور تحت قیمومیت انگلیس (عراق) مطالبی را درباره دست داشتن کلنل لورنس در شورش اکراد منتشر می‌کنند چرا ایران چنین نیندیشد.<sup>۳۳</sup>

حوادث و وقایع سال‌های نخستین سلطنت رضاشاه پهلوی بیشتر به درگیری‌های مسلحانه با ایلات و عشایر سرکش، که تمایلی به پذیرش سیاست تمرکزگرایی در حوزه عشایر نداشتند، گذشت. بیشتر سران و رؤسای ایلات و عشایر که پیش از آن دارای استقلال و قدرت محلی نسبی بودند در برابر این سیاست رضاشاه که بعضاً به زور اسلحه و اجبار انجام می‌شد مقاومت می‌کردند. ایلات کرد گرچه به دلایلی اهمیت دیگر ایلات مهم کشور چون بختیاری‌ها و قشقایی‌ها را نداشتند، اما به هر روی مشمول اقدامات تمرکزگرایانه رضاشاه بودند و بسیاری از سرکردگان کرد در برابر این اقدامات پایداری کردند. جعفرسلطان دقیقاً به همین دلیل سر به طغیان و نافرمانی برداشت. به نظر می‌رسد با توجه به آنکه سلسله پهلوی نخستین خاندان حکومتگر ایرانی غیرایلی بود و تشکیل اولین حکومت کاملاً متمرکز را در سر داشت، برخوردش با ایلات اجتناب‌ناپذیر بود. لذا جنگ با ایلات یکی از مهمترین دغدغه‌های حکومت ایران بود. قشون تازه تأسیس ایران با اسمعیل (سمیتقو) در سال ۱۳۰۱، شاهسون‌ها در سال ۱۳۰۲، ایلات لر در سال‌های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳، شیخ خزعل ۱۳۰۳، کردهای خراسان ۱۳۰۳، ترکمن‌ها ۱۳۰۲، طوایف بلوچستان ۱۳۰۷ و عشایر جنوب در سال ۱۳۰۹-۱۳۰۷ در جدال بود.<sup>۳۴</sup>

جعفرسلطان در ابتدای امر مخالفتی با پهلوی نداشت و مطیع دولت مرکزی بود؛ حتی در اجرای برخی اوامر دولتی همکاری می‌کرد. به گفته شیخ محمد مردوخ کردستانی، جعفرسلطان و پنج نفر از پسرانش حقوق ماهیانه از دولت پهلوی دریافت می‌کردند.<sup>۳۵</sup> و تا زمانی که خود او را به خلع سلاح مجبور کردند هیچ مخالفتی از سوی او بروز نکرد. مردوخ در نامه خود به جعفرسلطان او را دارای سوابق خدمت به دولت مرکزی دانسته است.<sup>۳۶</sup> خود جعفرسلطان نیز در پاسخ این نامه، به سابقه اطاعت از دولت مرکزی و خدمتگزاری

در راه دولت از راه سرکوب عشایر و اجرای اوامر دولت و دریافت خلعت و مواجب اشاره می‌کند.<sup>۲۷</sup> حتی زمانی که سمکو (سیمیتقو)، شیخ صلاح‌الدین و فرامرزی نامی را به نمایندگی خود نزد جعفرسلطان اعزام و به او پیشنهاد داد از اورامان به قوای دولتی حمله کند و خود سمکو نیز از مهاباد به قوای دولتی حمله کرده و منطقه را از مأموران دولتی پاک کنند، جعفرسلطان این پیشنهاد را نپذیرفت.<sup>۲۸</sup>

جعفرسلطان در جریان حوادث و رویدادهای منطقه بازیچه دست عوامل انگلیس شد؛ گرچه ایجاد و تقویت یک حکومت مرکزی وابسته از سوی انگلیس حمایت می‌شد و این مسئله به منظور جلوگیری از نفوذ همسایه قدرتمند شمالی، وجود منافع اقتصادی فراوان در ایران از جمله شرکت نفت ایران و انگلیس و نزدیکی به هند بود اما برای توسعه نفوذ در ایران بر آن بودند که در مقطعی با سرگرم کردن حکومت مرکزی در مرزها و طغیانگری ایلات و طوایف، دولت را بیشتر به خود نیازمند و وابسته سازند. رویارویی جعفرسلطان با حکومت مرکزی که با حمایت ضمنی انگلیس همراه بود، از این دیدگاه قابل درک است.

از سوی دیگر تحرکات جعفرسلطان و سمکو و دیگران بیشتر در راستای حفظ قدرت محلی و حوزه اقتدار نسبی خود بود و هیچ نشانی از وجود ناسیونالیسم کردی و به تبع آن تجزیه‌طلبی نبود. لذا چنین به نظر می‌رسد که این شورش‌های کم‌دوام بی‌ارتباط با جریان سیاسی، بیشتر در حد و اندازه شورش‌های عشیره‌ای و محدود باقی ماندند؛<sup>۲۹</sup> حسن ارفع درباره شورش‌های مناطق کردنشین ایران در سال ۱۳۰۸ و تفاوت آن با مبارزات کردهای عثمانی در سال‌های ۱۹۲۵، ۱۹۳۰ و ۱۹۳۷ میلادی می‌نویسد که هیچ‌گونه شباهتی میان این مبارزات نیست؛ چون شورش‌های کردهای ایران تنها برای حفظ اقتدار محلی و سلطه نسبی خود، و نه برای کسب استقلال و جدایی‌طلبی از خاک ایران، بوده است.<sup>۳۰</sup>

جعفرسلطان در فاصله سالهای ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۰ خورشیدی در منطقه‌ای از شرق حلبچه و شهرزور و از جنوب تا گردنه پلنگانه و مرز جاف جوانرود حکمروایی داشت.<sup>۳۱</sup> یکی از رویدادهای سال‌های نخستین فرمانروایی جعفرسلطان، درگیری با سران ایل جاف جوانرود بود. در این درگیری، که دلیل آن رقابت‌های منطقه‌ای بود، حسین‌خان ظفرالملک، حاکم اردلانی جاف جوانرود، با همدستی عبدالکریم بیگ، وکیل جوانرود در سال ۱۳۲۸ هجری قمری، اردویی برای سرکوبی جعفرسلطان اعزام کردند؛ اما نیروهای جعفرسلطان به فرماندهی افراسیاب بیگ برادرزاده جعفرسلطان قوای جوانرودی را شکست دادند.<sup>۳۲</sup> این‌گونه درگیری‌ها با توجه به کثرت ایلات منطقه اجتناب‌ناپذیر بود.

برخورد با قوای عثمانی از دیگر وقایع قابل ذکر دوره ریاست جعفرسلطان است. در



سال‌های آغاز فرمانروایی جعفرسلطان عده‌ای از سربازان عثمانی که برای خرید اجناس وارد خاک ایران شده بودند نسبت به اهالی اجحافتی کرده بودند. جعفرسلطان به محض اطلاع از این قضیه دستور می‌دهد گوش آن افراد را بریده و به اردوی خود اعزام کنند. پس از این اقدام قوای عثمانی به قلمرو وی حمله کردند. جعفرسلطان دو ماه در برابر آنها مقاومت کرد و پس از چندی بسیاری از مناطق تحت سلطه عثمانی از قبیل موسکال، هوار، پالانیه و چند روستا را تصرف کرد و چون عثمانی درگیر جنگ اول جهانی بود و مجال پرداختن به جعفرسلطان را نداشت او بر قدرت‌نمایی خود افزود و در نتیجه بر اقتدار و نفوذ او بسیار افزوده شد.<sup>۳۳</sup> پسران او نیز هر یک بر مناطقی حکم می‌راندند. این پسرها در مناطق تحت حکم خود قادر به هر کاری بودند و هرگونه مالیات و وجوهاتی را اخذ می‌کردند. آنها مطیع جعفرسلطان بودند، بدون این که وجهی به او بپردازند.<sup>۳۴</sup> پیشروی نیروهای جعفرسلطان در دل متصرفات عثمانی که پس از تصرف بغداد توسط انگلیس روی داد، موجبات جلب توجه انگلیسی‌ها به جعفرسلطان شد و منزلت و مقام او را نزد آنان بیشتر کرد.<sup>۳۵</sup>

درگیری‌های مرزی با عثمانی‌ها در سال ۱۳۳۲ قمری برابر با ۱۹۱۴ میلادی انجام شد. پیش از آن دولت انگلیس و عثمانی به جعفرسلطان مواجب پرداخته بودند که در مواقع ضروری از حمایت او در انجام برنامه‌های خود استفاده کنند. در این برهه که سیاست انگلیس مبتنی بر تغییر و تحول مرزهای خاورمیانه بود، جعفرسلطان و نیروهایش به مثابه مرزداران کشور اقدام کرده و مدت‌ها با قوای عثمانی که به نواحی کردنشین ایران پیشروی کرده بودند به نبرد پرداختند.

یکی دیگر از وقایعی که در آن جعفرسلطان حضور داشت فتنه سالارالدوله بود. سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه قاجار، که سودای سلطنت در سر داشت، شورش‌های چندی را انجام داد که بیشتر این شورش‌ها به پشت گرمی ایلات غرب کشور صورت می‌گرفت. او ابتدا در سال ۱۳۲۵ قمری به هواداری مشروطه‌خواهان به سوی پایتخت لشکر کشید که شکست خورد و در کنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناه گرفت<sup>۳۶</sup> و در نهایت مدتی در باغ عشرت‌آباد زندانی بود. شورش دوم او پس از فتح تهران توسط آزادی‌خواهان و به بهانه کمک به شاه مخلوع و سرکوب مشروطه‌خواهان بود که در سال ۱۳۲۹ قمری روی داد.<sup>۳۷</sup>

سالارالدوله در غرب ایران سران ایلات و عشایر را گرد خود جمع و شروع به تجهیز قوا نمود. بسیاری از سران ایلات به او پیوستند از جمله جعفرسلطان. پس از کودتای سوم اسفند و اجرای سیاست تمرکز نیز، در اسناد و مدارک قشون و وزارت جنگ اخبار و اطلاعاتی حاکی از ارتباطات سالارالدوله و جعفرسلطان به چشم می‌خورد.<sup>۳۸</sup> دولت انگلیس

بارها سالارالدوله را تحریک به اغتشاش در ایران کرده و کمک‌های مادی و معنوی فراوانی به او می‌کرد و در مواقع لازم نیز امنیت او را فراهم و زمینه نجات او را ایجاد می‌کرد و او را همواره در خارج از ایران نگه داشته و هرگاه سیاستشان اقتضا می‌کرد و بر آن می‌شدند که دولت وقت را مستأصل کنند او را به ایران می‌فرستادند. دولت انگلیس به او گذرنامه انگلیسی داده و بارها به او وعده تسلیم تاج و تخت ایران را داده بود.<sup>۳۹</sup>

سالارالدوله همچنین در اواخر سال ۱۳۰۴ شمسی که در ترکیه بود، پس از آگاهی از انقراض قاجاریه به ایران آمده و مجدداً به جمع‌آوری نیرو پرداخت. او نامه‌هایی را با سر مارک سالارالدوله پادشاه ایران وارث تاج و تخت قاجاریه به اطراف می‌فرستاد.<sup>۴۰</sup> دولت انگلیس که ابتدا از برنامه‌های سالارالدوله در کردستان حمایت می‌کرد پس از آنکه از ابعاد شورش در کردستان ایران و احتمال بازتاب آن در کردستان عراق بیمناک شد، از حمایت سالارالدوله دست کشید. سالارالدوله در نامه خود به سر هنری دادز ضمن اشاره به این نکته که بدون همراهی انگلیس قادر به انجام کاری نیست ذکر کرده بود ۳۷ تن از رؤسا و کدخدایان کردستان مراتب تبعیت خود را اعلام داشته‌اند.<sup>۴۱</sup> جعفرسلطان نیز یکی از این رؤسا بود که با سالارالدوله همراه شده بود. محمودخان دزلی در شرحی به همراهی سلطان لهن با سالارالدوله و انگلیسیها اشاره کرده و بر این باور است که جعفرسلطان که نعمت دولت ایران را می‌خورد به انگلیس خدمت می‌کند و نوشتجات امیرلشکر غرب را تمسخر می‌کند.<sup>۴۲</sup>

۳۶

وزیر مستعمرات انگلیس ال امری در ۱۵ شهریور ۱۳۰۵ در پاسخ سالارالدوله اظهار داشته بود:

من به عنوان نماینده دولت اعلیحضرت [پادشاه بریتانیا] که با دولت ایران روابط مودت‌آمیز دارد نمی‌توانم در مورد اموری که صرفاً به روابط [افراد یا طوایف ایرانی] با دولت ایران [مربوط] می‌شود با افراد یا طوایف ایرانی وارد هیچ‌گونه مکاتبه‌ای بشوم به‌ویژه آنکه تحت هیچ شرایطی نمی‌توانم اتباع ایران را به عدم وفاداری نسبت به کشور خودشان تشویق کنم.<sup>۴۳</sup>

سالارالدوله بار دیگر، و برای آخرین بار، در شهریور ۱۳۰۶، اردویی را مرکب از تفنگچی‌های اورامانات به رهبری جعفرسلطان و پسرانش تهیه کرده و به قصد تصرف کرمانشاهان حرکت کرد و تا نزدیکی روانسر نیز پیش آمد. در آنجا هنگ پیاده گارد نادری و قوایی تحت فرماندهی سلطان گریش‌خان ارمنی که مأمور مقابله و سرکوب سالارالدوله بود به نبرد او رفته و با یاری اهالی منطقه او را شکست داده و سالارالدوله نیز به ترکیه فرار کرد.<sup>۴۴</sup> سالارالدوله پس از آن دیگر هیچ وقت به ایران نیامد. در این شورش نقش انگلیس

بسیار پررنگ بود.

طی این سالها جعفرسلطان گاهی با دیگر سران منطقه متحد بود و گاهی نیز به توصیه انگلیس با آنان به نبرد می پرداخت. از جمله این سران، شیخ محمود برزنجی بود که مناسباتش با انگلیس افت و خیز بسیار داشت. اقدامات دولت انگلیس برای ایجاد مرزهای جدید در خاورمیانه به ویژه سرزمین های کردنشین پی آمدهایی در منطقه به دنبال داشت. برزنجی هم به واسطه دارا بودن مقام شیخ طریقت نقشبندی و هم به عنوان رهبر سیاسی و حامی طرح انگلیسی ایجاد کشور مستقل کردستان مورد توجه بسیار بود.<sup>۴۵</sup> فعالیت های وی چه در مواقعی که با انگلیسی ها همراه بود و چه آنگاه که علم طغیان و شورش برضد تشکیلات انگلیس برمی افراشت درگیری کردهای ایران به ویژه سران اورامان و جعفرسلطان را نیز به دنبال داشت. بخشی از علل این تأثیرات به واسطه آن بود که اینان پیوندهای ایلی و ملکی با هم داشتند و بخشی از املاک سران کرد ایران در آن سوی مرزها واقع بود.<sup>۴۶</sup>

شیخ محمود برزنجی که در سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ خورشیدی) از سوی انگلیسی ها به سمت حاکم سلیمانیه برگزیده شده بود، در سال ۱۲۹۹ نمایندگان و عوامل انگلیس را از سلیمانیه اخراج کرد. در این واقعه بسیاری از سران اورامان با او همراه بودند. در جریان این درگیری ها مناطق اورامان ایران نیز بارها از سوی انگلیسی ها بمباران شد.

در این زمان که شیخ محمود در برابر انگلیسی ها علم طغیان برداشته بود انگلیسی ها برای سرکوب او با پرداخت پول، سران کرد را با خود همراه می کردند. طبق گزارشی در تاریخ ۷ سرطان ۱۳۰۳ دو نفر صاحب منصب انگلیسی به اورامان رفته و با جعفرسلطان و محمودخان مریوانی ملاقات کرده و وجوهی را به آنان داده تا وقتی که قوای انگلیسی به سلیمانیه حمله می کنند، کلیه اورامی ها و مریوانی ها نیز حرکت و شیخ محمود را از دو طرف محاصره کنند.<sup>۴۷</sup> پس از آنکه دولت انگلیس توانست با تعیین مقرری، جعفرسلطان را از شیخ محمود جدا کند، دولت ایران نیز به شیخ محمود پناهندگی داد.<sup>۴۸</sup> بعدها نیز هرگاه روابط شیخ محمود با انگلیسی ها حسنه می شد، رؤسای قبایل منطقه از جمله جعفرسلطان در مقابل دریافت مقرری مجدداً به درخواست انگلیس با شیخ محمود همراه می شدند. در واقع مناسبات شیخ محمود با انگلیسی ها و پشت گرمی او به کوهستان های اورامان و حمایت گاه و بی گاه سران کرد ایران از او و همچنین ارتباط با دیگر شورشیان ایرانی مثل سردار رشید اردلان و اسمعیل آقا سمکو زمینه های ارتباط و تماس بیشتر رؤسای عشایر با انگلیس را در پی داشت.

طبق گزارش فرمانده تیپ مختلط کردستان در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۰۶، انگلیسی ها با جدیت فوق العاده در پی آن بودند که یک اطمینان حقوقی از شیخ محمود حاصل کنند و کلیه اکراد

این حدود را تحت امر مشارالیه درآوردند تا در مواقع مقتضی طبق درخواست آنها قیام نماید. در این راه بسیاری از سران کرد چون محمودخان دزلی و جعفرسلطان را با پرداخت مواجب با خود همراه کردند.<sup>۴۹</sup>

علاوه بر آن، هنگامی که انگلیسی‌ها با محمودخان دزلی، که رئیس طایفه بهرام‌بیگی اورامان و از هم‌فکران شیخ محمود برزنجی بود، درگیر بودند، جعفرسلطان با انگلیسی‌ها همکاری نمود و حتی به انگلیسی‌ها تعهد داد که با محمودخان دزلی نبرد و او را دستگیر کند.<sup>۵۰</sup> سفارت بریتانیا در تهران طی نامه‌ای از وزارت خارجه ایران خواست که دولت ایران مانع از حمله محمودخان دزلی به حلبچه شود. اما گزارش‌های حکومت کردستان حاکی از آن بود که همه خوانین کردستان علی‌الخصوص خوانین اورامان و جعفرسلطان اطمینان داده‌اند چنین کاری انجام نخواهد شد و این قضیه شایعه‌ای بیش نیست. درخواست توام با تهدید انگلیس مبنی بر اینکه در صورتی که جلوی حمله محمودخان دزلی به پنجوین در خاک عراق گرفته نشود، با هواپیما به او حمله خواهد کرد حکایت از آن داشت که تحرکات اورامان فراتر از شایعه است؛ چون محمودخان دزلی طی مکاتبه‌ای ضمن تأیید این شایعات اظهار داشته بود از قورخانه دولتی برای مقابله با کفار انتظار کمک دارد و «در صورتی که دولت از من تصاحب نکند البته من هم صاحبی برای خود پیدا خواهم کرد».<sup>۵۱</sup>

به هر حال در جریانات مربوط به محمودخان دزلی که جعفرسلطان گاه با او متحد و گاه در نبرد بود، دخالت و نقش انگلیس هویدا بود. فرمانده تیپ مستقل کردستان گزارش می‌دهد براساس «اطلاعاتی هم که فدوی از ناحیه جعفرسلطانی‌ها و سایر عشایر اطراف تحصیل نموده... مأموران سیاسی دولت انگلیس در قضایای سلیمانیه و اکراد آن حدود دخالت‌هایی دارند... عشایر ایرانی نیز کاملاً از مأمورین سیاسی [انگلیس] حرف‌شنوی داشته، به اظهارات آنها اطمینان و اعتماد کامل دارند. منجمله ویس کنسول [سلیمانیه] اطلاع می‌دهد جعفرسلطان راجع به استقلال کرد حکومت را تهدید و مفتش اداری سلیمانیه به حلبچه رفته او را ملاقات و به محل خود عودت می‌نماید. بدیهی است رجعت جعفرسلطان صرف نظر از تهدید نمودن حکومت که موضوع فوق را تأیید می‌نماید از همان نقطه نظر حرف‌شنوی است... در صورت اقتضاء به جعفرسلطان تذکر داده شود که به هیچ وجه نباستی در قضایای دزلی مداخله و تقویتی نماید».<sup>۵۲</sup>

واقعیت این است که جعفرسلطان پیرو سیاست و هدف خاصی نبوده است. او به عنوان رئیس ایل با سه موقعیت و مسئله متفاوت در ارتباط بود که می‌بایست در آن میان قدرت ایلی خود را حفظ کند و در مواقع مختلف راهکارهای مختلفی داشته باشد. این سه موقعیت و مسئله عبارت بود از حکومت پهلوی و سیاست‌های انقیاد ایلات، شورشگران کرد و مسئله

کردستان و مهمتر از اینها انگلیس و سیاستهایش در منطقه. او برعکس بسیاری از رؤسای ایلات و عشایر چون قشقایی‌ها، بختیاری‌ها و لران که در بسیاری موارد سلطنت رضاشاه را مطلقاً نمی‌پذیرفتند و حتی برخی از آنان قرآن مهر کرده بودند که از رضاشاه اطاعت نکرده و او را به پادشاهی نپذیرند<sup>۵۳</sup> مخالفتی با رضاشاه و دولت مرکزی نداشت و تنها وقتی که او را به خلع سلاح مجبور کردند علم طغیان برداشت. پیش از آن حتی بارها با مأمورین دولتی همکاری کرده بود. از جمله در سال ۱۳۰۵ خورشیدی که امیر عبدالله طهماسبی به منظور جلب نظر سران عشایر به‌ویژه اورامان لهنون به منطقه وارد شد، توانست حمایت جعفرسلطان را به دست آورد. همچنین در همان سال، وقتی که نیروهای دولتی به فرماندهی سرهنگ اسدالله‌خان به رزاهو رهسپار بودند، به دعوت سرتیپ محمدخان شاه‌بختی به کمک اردوی دولتی شتافت<sup>۵۴</sup> و موقعی که در سال ۱۳۰۶ خورشیدی (ژوئن ۱۹۲۷) نیروهای دولتی برای خلع سلاح عشایر یاغی به همدان وارد شدند، محمدامین بیگ لهنونی پسر جعفرسلطان به همراه محمودخان دزلی به یاری قوای دولتی رفتند.<sup>۵۵</sup> در همین سال (۱۳۰۶) تعدادی از پسران جعفرسلطان در سنندج با رضاشاه دیدار کردند و حتی خود جعفرسلطان پیشنهاد کرده بود که در شوشمی واقع در سر راه سلیمانیه و حلبچه اداره گمرک تأسیس شود.<sup>۵۶</sup>

اما مسئله دریافت حقوق توسط جعفرسلطان و پسرانش از انگلیس و اصولاً داشتن روابط با آن دولت همواره نگرانی‌هایی را به دنبال داشت<sup>۵۷</sup> و با حمایت و تقویت او توسط انگلیس می‌توانست مشکلاتی را موجب شود.

هنگامی که حکومت ایران بر آن شد که جعفرسلطان را خلع سلاح کند، عوامل انگلیس با او و بسیاری از سران منطقه در ارتباط بوده و اگرچه در مکاتبات خود همواره به رعایت حسن همجواری با دولت ایران و عدم ارتباط و حمایت سران متمرّد تأکید داشتند، اما در حقیقت چنین نبود و به استناد بسیاری از شواهد و گزارش‌های موجود، کارگزاران انگلستان ارتباط گسترده‌ای با رؤسای ایلات داشته و شورشیان فراری به خاک عراق را زیر چتر حمایت خود داشتند و از استرداد آنها خودداری می‌کردند. در این باره کفیل وزارت امور خارجه عراق در گفتگو با سفیر ایران اظهار می‌دارد «آن‌قدر که در قوه ما است در تسلیم محمدرشید کرده و می‌کنیم و حتی دیروز هم کتباً امر دادم محمدرشید را تسلیم کنند ولی انگلیسی‌ها قویاً مخالفت می‌کنند و در جواب من اظهار کرده‌اند که مشارالیه عراقی است و در خاک عراق املاک زیاد دارد و نمی‌توان او را تسلیم نمود».<sup>۵۸</sup> همین مقام عراقی می‌افزاید رویه انگلیسی‌ها در اغتشاش کردستان رو به تزاید و هر روز به عناوینی مردم را تحریک و ترغیب علیه حکومت می‌نمایند.<sup>۵۹</sup> محمدحسین بدیع، از کنسولگری ایران در بصره،

در تاریخ ۱۳۰۹/۲/۲۱ گزارش می‌دهد کلنل لورنس جاسوس معروف عربستان در لباس کردی به کردستان رفته و خود را عبدالحافظ صلاح‌الدین، یکی از مشایخ طریقت معرفی و مشغول طراحی انقلاب در کردستان است.<sup>۶۰</sup> طبق گزارش سفارت ایران در بغداد در تاریخ ۱۳۰۹/۳/۲۶ جاسوس‌های انگلیسی در کردستان در رفت و آمد بوده و بعضی از رؤسای اکراد ایران از جمله جعفرسلطان و محمودخان دزلی هر یک از انگلیسی‌ها شهریه دریافت کرده و پسر جعفرسلطان هم که ساکن عراق است از انگلیسی‌ها حقوق دریافت می‌کند.<sup>۶۱</sup> در تاریخ ۱۳۰۹/۹/۹ جماعتی از اکراد در سلیمانیه تشکیل و با نظر و موافقت انگلیسی‌ها تلگراف‌هایی به حکومت عراق و مجامع بین‌المللی راجع به مجزی شدن از حکومت عراق و استقلال تام کردها مخابره نموده و چند مرتبه افراسیاب‌بیگ با بعضی از اولادهای جعفرسلطان هم در مجالس آنها حاضر شدند.<sup>۶۲</sup>

چنین برمی‌آید که مأمورین عالی انگلیس در عراق به بهانه تشکیل کردستان مستقل دائماً مشغول اقدام و دسیسه بوده و ملاقات‌هایی با رؤسای اکراد ایران و ترکیه داشته و برای پیشبرد مقصودی که داشتند به وسایل مختلف محرک اکراد ایران و ترکیه شده تدریجاً فکر استقلال‌طلبی را در آنها تولید و تقویت نموده و با کمک‌های مادی و معنوی، آنها را وادار به شورش می‌کردند؛ چرا که بر این باورند که از این طریق زودتر به مقصود می‌رسند.<sup>۶۳</sup>

ارتباطات جعفرسلطان با انگلیسی‌ها و ممانعت از خلع سلاح، باعث شد در سال ۱۳۱۰ دولت مرکزی برای سرکوب او اقدامات جدی انجام دهد. در ۱۸ فروردین ۱۳۱۰، وزیر امور خارجه به وزارت جنگ می‌نویسد طبق گزارش ویس کنسولگری ایران در سلیمانیه، در اول فروردین ماه، جعفرسلطان به وسیله برادرزاده‌اش افراسیاب‌بیگ و وسایل دیگر، نامه‌هایی به مفتش اداری انگلیس ارسال داشته و درخواست کرده است با توجه به خدماتی که در این مدت به انگلیسی‌ها نموده اکنون که اولیای دولت ایران تصمیم گرفته‌اند که او را دچار صدماتی بنمایند، بنابراین در چنین موقعی تقاضا دارد که انگلیسی‌ها از او حمایت نمایند. مفتش مزبور هم چنین پاسخ داده که اگر نامبرده خدمتی نموده در مقابل هم شهریه و حقوق دریافت کرده است و ابداً حاضر برای کمک و حمایت نمی‌باشد و بهتر آن است که اوامر دولت شاهنشاهی را اطاعت نمایید. طبق همین مراسله، اظهار شده که انگلیسی‌ها همچنان از جعفرسلطان حمایت کرده و موجب و حقوق او را پرداخت می‌کردند و جعفرسلطان مشغول خرید اسلحه و جمع‌آوری نیرو می‌باشد.<sup>۶۴</sup>

در مهرماه ۱۳۱۰ رضاشاه به کرمانشاه رفته و به فرمانده هنگ کرمانشاه، سرهنگ حاجی علی رزم‌آرا، دستور داد به همراهی سرهنگ علی‌شاه مشترکاً از کرمانشاه و سنج

برای خلع سلاح جعفرسلطان حرکت کنند.<sup>۶۵</sup> رضاشاه با توجه به آنکه در سال ۱۹۲۵ افرادی چون محمودخان دزلی، سردار رشید اردلانی و جعفرسلطان به سالارالدوله کمک کرده بودند خلع سلاح آنان را لازم می‌دانست. به گفته رزم‌آرا، جعفرسلطان در این تاریخ نود سال سن داشت و در نواحی پاوه، جوانرود و دیگر نقاط مجاور از کوچکترین نفوذ و قدرت دولت جلوگیری می‌کرد و اصول اداری او از دیگر عشایر به کلی متفاوت بود.<sup>۶۶</sup>

در آذرماه ۱۳۱۰ سرهنگ حاجی علی رزم‌آرا از کرمانشاه و سرهنگ علی‌شاه رحیمی از سنندج به طرف اورامان حرکت کردند. پس از یک ماه زد و خورد، منطقه لهون به تصرف قوای دولتی درآمد و جعفرسلطان و افرادی که به عراق گریختند. سرتیپ صادق‌خان کویال از طرف دولت ایران با دولت عراق تماس گرفته و خواستار تحویل جعفرسلطان و اعوانش شد. اما دولت عراق اظهار داشت از ورود جعفرسلطان به خاک عراق بی‌خبر است و او در کوه‌های ایران مخفی است.<sup>۶۷</sup>

جعفرسلطان که خود و ایلش می‌بایست خلع سلاح می‌شدند، ادعا داشت باید آخرین فرد خلع سلاح شده در منطقه باشد. او در مکاتباتش با شیخ‌محمد مردوخ کردستانی که از جانب اردوی دولتی صحبت می‌کرد به این موضوع اشاره کرده است. پس از آنکه در درگیری قوای دولتی به فرماندهی سرهنگ غلامحسین نیروهای جعفرسلطان متواری شدند (۱۴ شعبان ۱۳۵۰)، مردوخ که از خاندانی معتبر و سرشناس در منطقه بود و خود نیز جایگاه برجسته‌ای داشت و در این درگیری‌ها با قوای دولتی بود به او چنین نوشت:

جناب امیرالامرا العظام آقای جعفرسلطان سردارمعتضد حکمران لهون و مضافات دام اقباله بارها به شما نوشته‌ام این آخرین بار هم باز می‌نویسم که عصر عشایری و دوره ملوک‌الطوایفی سپری شده. تمام رؤسای عشایر ایران و امرای طوایف مملکت سر تسلیم به درگاه شاهنشاه عظیم‌الشان پهلوی خم کرده همه مطیع و فرمانبردار شده‌اند. چه شده که شما با آن همه سوابق خدمت که دارید- پس خود را به پرتگاه بدبختی نزدیک می‌نمایید- هر چه زودتر لازم است که خود را مطیع و خدمتگزار معرفی نموده اوامر دولت را انجام دهید و گردن و دوش خود را از بار گران اسلحه آزاد و آسوده نمایید. سرپیچی و تمرد از اوامر پدرا نه دولت جز بدبختی و مذلت نتیجه دیگری نخواهد داشت. جمعیت و قوای عشایری وقتی شکوه و شوکت دارد که تحت فرمان دولت باشد و گرنه صورت یخ را خواهد داشت که در مقابل اشعه آفتاب در قلیل زمانی آب شده نیست و نابود می‌شود. تشکیلات عشایری بی‌اساس و غیرقابل اعتماد است. اما به عکس اقتدارات دولت روزافزون و پایان‌ناپذیر است. پس در مقام خیرخواهی و صلاح‌اندیشی به شما

می‌نویسم که هرچه زودتر رفت و عطف دولت را با آغوش باز استقبال نموده اسلحه خود را هرچه دارید سریعاً به وسیله نماینده خودتان روانه شهر نمایید. من هم به موجب اطمینانی که از طرف حضرت فرمانده تپ دارم به شما قول می‌دهم که تا حیات دارید با نهایت احترام و عزت به حکومت محل باقی بوده آسوده و راحت زندگانی نمایید. حقوقی هم که سابق به شما و کسان شما داده می‌شد در آتیه هم به عنوان حکومت و امنیه محل به شما خواهد رسید... من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم - خواه تو از سخنم پند گیر و خواه ملال. در خاتمه این نکته را هم به طور تأکید تذکر می‌دهم که تمام خوشبختی و بدبختی شما بسته به جواب همین مراسم است که اطاعت کنید یا تمرد نمایید دیگر خود دانید.<sup>۶۸</sup>

پاسخ جعفر سلطان:

... دستخط مبارک که سراسر موعظه و نصیحت پدران بود زیارت شد. خاطر مبارک مطلع است اول کسی که برای خدمتگزاری دولت و سرکوبی عشایر این حدود حاضر شد بنده خانه‌زاد بودم که در نتیجه فداکاری و خدمت‌گزاری هم نائل خلعت و مواجب و امتیاز شدم. حالا چه واقع شده که جزو خائنین به شمار می‌آیم و از من اسلحه مطالبه می‌کنند. خود حضرت‌تعالی می‌دانید که عشایر این حدود خارج و داخل با من دشمن هستند. هر آن دولت از عشایر هم جوار اسلحه پس بگیرد بنده هم حاضر اسلحه خود را بار کرده تقدیم نمایم. اگر نه دشمنان بنده همه دارای اسلحه باشند بنده بی‌اسلحه چگونه می‌توانم در این سنگلاخ زندگانی نمایم. در دو صورت بنده حاضر اسلحه را تحویل بدهم اول اینکه از تمام عشایر این حدود اسلحه را پس بگیرند. بنده هم بی‌گفتگو آنچه اسلحه دارم تقدیم می‌نمایم یا اینکه یک نفر مثل آقای آصف اعظم ضمانت بکند و به من اطمینان بدهد بنده خودم با اسلحه و خانه و بچه‌ام به شهر می‌آیم و اسلحه را تحویل می‌دهم قول و اطمینان رؤسای قشونی برای بنده نتیجه ندارد. امروز یک نفر رئیس محترم به بنده قول می‌دهد فردا او می‌رود و دیگری می‌آید. هیچ گوش به حرف و قول رئیس سابق نمی‌دهد و هرگونه بار ناطاق گردن بنده می‌گذارد. غیر از این دو فقره اگر می‌دانید باز دولت دست برنمی‌دارد دیگر بنده جز مهاجرت به خاک خاراج تکلیف و چاره‌ای ندارم. بنده هیچ نگرانی از شخص اعلی‌حضرت قدر قدرت پهلوی ارواحنا فداه ندارم و به مراحم کامله ایشان کمال امیدواری را دارم. اما از ماموران اطمینان ندارم و بی‌اندازه از رفتار و معاملات آنها وحشت دارم که به هیچ چیز آنها نمی‌توانم باور کنم زیرا به چشم خود می‌بینم هر که اطاعت می‌کند فوراً مأمورین برای ترقی خودشان او را ذلیل



و گرفتار می‌نمایند. چنانکه رزاولی‌ها به میل خودشان آمدند اطاعت کردند بعد مأمورین برای تحصیل منصب و رتبه و نشان آنها را یاغی قلمداد نموده آنها را حبس کردند. پس از آمدن رتبه و نشان آنها را مرخص کردند. برای محمودخان دزلی با قرآن قسم خوردند و به او اطمینان دادند. پسر او را هم بردند که خلعت و منصب و مواجب به او بدهند ناگه شبانه سر او ریختند او را آواره و در بدر ساختند. پس از قرآن دیگر بنده به چه چیز باور کنم. به سر خودتان قسم است تا اطمینان کامل حاصل نکنم جرئت ندارم اسلحه را از خودم دور کنم. دیگر صاحب اختیار هستم اگر دولت بنده را برای چاکری و غلامی لازم دارد باید وسایل اطمینان برای بنده فراهم بیاورد و یکی مثل آصف اعظم ضمانت بکند که بی‌وحشت اسلحه خود را تقدیم نمایم.<sup>۶۹</sup>

باید توجه داشت که بسیاری از اهالی و اقشار مختلف مردم با خلع سلاح ایلات و عشایر که معمولاً اجحافات بسیار به اهالی روا می‌داشتند موافق بودند اما نحوه اجرای این برنامه توسط نظامیان که مرتکب خشونت‌هایی می‌شدند اعتراض‌هایی را به دنبال داشت. دهقانان، بازرگانان و شهرنشینان کردستان از گروه‌هایی بودند که از خلع سلاح عشایر حمایت می‌کردند. یحیی صادق وزیری درباره تلقی اهالی سنندج از برنامه خلع سلاح می‌گوید این برنامه با استقبال اهالی مردم سنندج به ویژه بازاریان و تجار همراه بود. چون پیش از آن مردم قربانی تجاوزات و غارت‌گری‌های عشایر مندمی، گلباغی، جاف، لهونی و غیره بودند و اجرای این برنامه رونق اقتصادی و استقرار امنیت را به دنبال داشت، به همین دلیل اهالی به آن روی خوش نشان دادند.<sup>۷۰</sup> خود رزم‌آرا در این باره می‌گوید اهالی منطقه به اجبار و در نتیجه فشار جعفرسلطان با او همراه شده‌اند.<sup>۷۱</sup> با توجه به آنچه گفته شد بیشتر مخالفان خلع سلاح، سران ایلات و عشایر بودند که قدرت و نفوذ خود را در خطر می‌دیدند، اما اهالی به اجرای این برنامه و بهبودی اوضاع امیدوار بودند. در واقع نحوه اجرای این برنامه و غارت‌گری‌های نظامیان که طی آن مرتکب آزار و اذیت می‌شدند موجب مخالفت می‌گردید. همان‌طور که بعد از خلع سلاح عشایر و تیره‌های گلباغی، مندمی، لهونی و مریوانی، همه اموال آنها غارت شد.<sup>۷۲</sup> این اقدامات باعث شد سران ایلات همچون محمدرشیدخان قادرزاده، جعفرسلطان لهونی، محمودخان دزلی و محمودخان کانی‌سانانی پس از مقاومت بسیار، به عراق که تحت قیمومیت انگلیس بود پناهنده شوند و در قبال دریافت حقوق از شرکت نفت انگلیس و عراق و وزارت امور خارجه انگلیس به راحتی در دام امپریالیسم انگلیس درآمده و در راستای اهداف آنان اقدام کنند.

درباره ارتباط جعفرسلطان با انگلیسی‌ها رزم‌آرا می‌نویسد:

جای تردید نبود که سیاست‌های خارجی نیز داخل می‌گردید چه جعفرسلطان با ائتلافی که با انگلیسی‌ها داشت از اول زد و خورد، فتح‌الله بیگ پسر خود را نزد آنها در سلیمانیه فرستاده و کسب تکلیف نموده بود و آنها جواب داده بودند که حالیه کمک کردن نسبت به شما غیرمقدور ولی در اول بهار چون سیاست تغییر حاصل خواهد نمود کمک خواهد شد مشروط به آنکه تا آن موقع پایداری نمایید.<sup>۷۳</sup>

در اواخر آذرماه ۱۳۱۰ جعفرسلطان و کلبه بیگ‌زادگان و اعوانش به عراق رفته طبق قراردادهای دوجانبه، دولت عراق می‌بایست آنها را تحویل ایران می‌داد. رزم‌آرا در تاریخ ۲۹ آذر به کنسول ایران در سلیمانیه چنین نوشت:

اطلاعاً زحمت می‌دهد پس از چندین زد و خورد بالاخره قوای اشرار متواری، نوسود و سایر نقاط مهم آنجا به تصرف قوای دولت علیه درآمده. جعفرسلطان با پانزده نفر پسران و تقریباً چهل نفر نوکرهای خود به طرف پالانیه منزل حاجی محمدعلی وارد، مصمم بوده است محرمانه به طرف سلیمانیه حرکت کرده خود را تسلیم مأمورین دولت بریتانیا نمایند. زن و بچه خود را نیز به دکاشیخان اعزام کرده است. مراتب به مأمورین طویله حلبچه اطلاع داده شد چون بایستی اشرار مذکور دستگیر و تسلیم دولت گردند لازم است جنابعالی فوری داخل در مذاکره شده اقدامات اساسی برای دستگیری اشرار مذکور پس از ورود به سلیمانیه بفرمایید.<sup>۷۴</sup>

۴۴

مأموران انگلیسی همواره در مکاتبات خود چنین ادعا می‌کردند که مخالف نافرمانی‌های جعفرسلطان هستند. از جمله وزیرمختار انگلیس در نامه‌ای به وزیر امور خارجه ایران ادعا می‌کند به وسیله مأموران عالی انگلیسی در عراق به جعفرسلطان توصیه کرده است که از حمله به نیروهای ایرانی امتناع کند. او همچنین از دولت ایران می‌خواهد که اگر جعفرسلطان زندانیان را آزاد، اموال به غارت برده را مسترد، از اعمال خود اظهار پشیمانی و حاضر شود که از دولت ایران اطاعت کند دولت ایران او را عفو کند. او همچنین قول می‌دهد اگر جعفرسلطان نصایح او را نپذیرد دیگر به نفع او اعمال نفوذی با دولت ایران نخواهد کرد.<sup>۷۵</sup> در گزارش‌های سالانه سفارت بریتانیا نیز درباره تحولات ایران در سال ۱۳۱۰ آمده است، جعفرسلطان با کمیسرها بریتانیا در بغداد مکاتبه دارد و با تأیید وفاداری سابق به انگلیس خواستار حمایت انگلیس از خود شده است. ولی به درخواست وی چنین پاسخ داده شده که دولت انگلیس نمی‌تواند از او حمایت کند و به او توصیه شده بود خود را تسلیم دولت ایران کند.<sup>۷۶</sup> وزیرمختار انگلیس در ایران هم اظهار کرده بود کمیسر عالی انگلیس جعفرسلطان را تهدید کرده است که اگر چنانچه تمکین نسبت به دولت ایران نکند دیگر از طرف حکومت عراق هیچ‌گونه مساعدتی نخواهد شد.<sup>۷۷</sup>

با وجود این سخنان، انگلیسی‌ها با حمایت مادی و معنوی از جعفرسلطان و کارشکنی بسیار از تحویل او به دولت ایران خودداری می‌کردند. طبق گزارش کنسولگری ایران در بصره امتناع مقامات انگلیسی عراق از استرداد نزدیکان جعفرسلطان به هیچ عنوان قابل قبول نبوده و بهانه‌های آنها از قبیل مشکلات سوق‌الجیشی و کمبود مأمور پذیرفتنی نیست و علاوه بر این یکی از اقدامات آنها در راستای حمایت از جعفرسلطان حفظ یکی از نزدیکان جعفرسلطان در مقام قائم‌مقام حکومت حلبچه است چرا که با حفظ او در این مقام تجری و جسارت اعوان و نزدیکان جعفرسلطان بیشتر می‌شود.<sup>۷۸</sup>



امیر احمدی

در دی‌ماه ۱۳۱۰ احمدآقاخان (احمد امیراحمدی)، امیر لشکر غرب، به منطقه وارد و مذاکرات خود را برای تحویل جعفرسلطان آغاز کرد. اما مأموران مرزی عراق از تحویل شورشیان امتناع ورزیدند.<sup>۷۹</sup> سر تیپ کوپال نیز به عراق رفته و درخواست تحویل جعفرسلطان را نموده اما آنان با این ادعا که از حضور جعفرسلطان در عراق بی‌اطلاعند از تحویل او خودداری کردند.<sup>۸۰</sup> سپهبد امیراحمدی پس از مذاکرات یک ماهه و خودداری مقامات عراقی از تحویل جعفرسلطان، به نوسود محل فرمانروایی جعفرسلطان رفته بسیاری از بیگ‌زادگان، کدخدایان مریوانی، دزلی، اورامان رزاب، اورامان تخت، اورامان لهون، جوانرود، ولدبیگی، قبادی، باباجانی، قلخانی، طایشه، روانسر، کمانگر و ایناقلی را که بیش از سیصد نفر بودند دستگیر کرده و این عده را به تهران اعزام و محاکمه کردند.<sup>۸۱</sup>

جعفرسلطان هنگام اقامت در عراق گرچه به ظاهر ادعای دوستی با شیخ محمود برزنجی نداشت، اما در نهران با او هم‌رأی بود و حتی طلب استقلال کردیت را به رهبری شیخ محمود مهر کرده بود و در این زمینه با مأموران انگلیس در ارتباط و مذاکره بود.<sup>۸۲</sup>

عملیات‌های نظامیان در مناطق اورامان و عدم اعتماد به وعده‌ها و سوگندهای امرای لشکری، باعث شد جعفرسلطان سکونت در ایران را نپذیرد و تا شهریور ۱۳۲۰ در منطقه رمادیه در تبعید بماند.<sup>۸۳</sup> فرزندان و خانواده و تفنگچیان او را نیز به فارس تبعید کردند که با وقوع حوادث شهریور ۱۳۲۰ به اورامان بازگشتند. خود جعفرسلطان نیز پس از سقوط رضاشاه، به حلبچه رفت. او پیش از مرگ کلیه بیگ‌زادگان را گرد آورد و فرزند بزرگ خود کریم‌بیگ را به ریاست اورامان لهون و جانشینی خود برگزید.<sup>۸۴</sup> جعفرسلطان در نهایت در سال ۱۳۶۳ قمری در حلبچه درگذشت و در گورستان ابوعبیده دفن شد.<sup>۸۵</sup>

۳۰

الطیسیا برای بهم زدن وضعیات ایدیت گزاشه و طبعی کردن آنها کجورتن  
زده بکنند اقدام خوداری نمانند فردی نهایت کوشش را نموده اهل کلهر و سمنانی را  
نگاه داشته و در قیامها بالاخره به انترکلیا طبیسیا شروع به پیش رفتن نموده بطوریکه  
مجبور به اغلام لردم بر آن صفحه شد چون کالده فردی از اوضاع سیرت آنها در این  
صفحه مختصر بر برینب احمد در تورات کافی داده ام که حق الدیلمان بعین کجی  
سبادت ننمید چون کیم مرفی تو با ما رسدت و نظام دشتدات آنها را مطیع حد  
نفر از اسرار آنها را با عرات غنظ لظایان گرفته مرا حجت تا بر همه فردی  
در این موقع در اردوی سرمد نهایت لزوم را دارد اما چنانچه بعضی  
سارک رفته ام هر گاه فردی از برود و حرکت کنم وضعیات این صفحه  
بهم خواهد خورد مستقرات در تعیین حکومت فعال با قدرت برای گناه  
تبریح فریاد منطاب ابریک است  
دعای











وزارت امور خارجه

سواد راهرت نمرة ۳۲۷ مورخه ۲۱ ر ۲۲ ۳۰۹ قونسولگری بصره

محرمانه

مقام ضیح وزارت جملله امر خارجه

از قرار مجموع کتبل لیرانس جاسوس مشهور انگلیس که معروف است در عربستان  
و اقصانستان رطهای مهمی بازی کرده و انقلاباتی راه انداخته است چندی  
است بلباس تبدیل در کردستان و اطراف رواند و زرتفه است و خود را یکی از مشایخ  
طریقت قلعداده و باسم عهد الحافظ صلاح الدین معرفی کرده و متغیول طرح  
ریزی یک انقلاب بزرگی میباشد خوب است من باب احتیاط بما مرین آن نقاط  
محرمانه دستور بدهند مراقب حوادث آنجا باشند چون لازم بود عرض شود.

محمد حسن بدیع

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مطابق اصل  
رتال جامع علوم انسانی

